



از نیل تا فرات

واقعی در قرآن

نویسنده: بهزاد پوریات

فهرست مطالب

| | |
|----|---------------------------------------|
| 5 | پیشگفتار |
| 8 | تاریخچه بنی اسرائیل |
| 19 | دین مخصوص و قوم برتر |
| 22 | اسرائیل امروز، بنی اسرائیل دیروز |
| 30 | سرزمین پر برکت |
| 36 | مالکیت اسرائیل بر فلسطین در قرآن |
| 39 | نیل تا فرات، دروغ یا واقعیت؟ |
| 43 | میراث ابدی بنی اسرائیل |
| 47 | معجزه دانستن قرآن = جهانی شدن اسرائیل |
| 50 | امام زمان؟ یا حکومت اسرائیل؟ |
| 54 | هولوکاست واقعیتهی انکارناپذیر |
| 60 | برتری نسل اسحاق بر نسل اسماعیل |
| 65 | اورشلیم؟ یا بیت المقدس؟ |
| 69 | تناقض گویی قرآن در مورد بنی اسرائیل |
| 79 | برتری نژادی تنها راه حل تناقض |
| 86 | دستور خداوند به کشتار فلسطینیان |
| 89 | سخنی با مسلمین |

تقدیم به

آنانکه آزاد می اندیشند

و طرفدار صلح و آرامش در فلسطین و تمام ملت‌های عالمند.



نویسنده واقعی این کتابها کسی است که بتواند رمزهای عددی موجود در این کتابها را رمزگشایی کند.

$$389 = 18 + 18 + 18 + 18 + 18 + 18 + 18 + 18 + 37 + 10$$

چکیده کتاب

بیشتر دولتهای مسلمان اسرائیل را به رسمیت نمی شناسند زیرا از مورد تایید بودن تمامی ادعاهای اسرائیل در قرآن بی خبرند. کتاب حاضر که حاصل یک پژوهش علمی است در نظر دارد با توسل به منابع دست اول (قرآن و تورات) دیدگاه غاصب نگرانه ی مسلمین نسبت به اسرائیل را اصلاح کند و ایشان را با دلایل دین خودشان قانع سازد که اسرائیل غاصب نیست. یافته ها نشان می دهند قرآن نیز همسو با گفته های تورات این سه اصل را قبول دارد:

۱- خداوند به یهودیان برتری نژادی داده است.

۲- یهودیان تمام تاریخ، از نژاد اسرائیلند و دین یهودیت مخصوص نژاد آنهاست.

۳- فلسطین اصالت اسرائیلی دارد و نیل تا فرات میراث ابدی یهودیان می باشد.

یهودیان نیز همچون مسلمین و مسیحیان، یکتاپرستند و قرآن صحت تمامی ادعاهای ایشان را قبول دارد پس دیگر دلیلی برای به رسمیت نشناختن اسرائیل از سوی مسلمین وجود ندارد و تحقق یافتن این امر راهی است بسوی ایجاد صلح و آرامش در خاورمیانه.

کلید واژه ها: قرآن. برتری نژادی اسرائیل. نیل تا فرات

حقیقت شیرین است اما برای کسانی که یک عمر با دروغ

زندگی کرده اند تلخ خواهد بود. (بودا)

پیشگفتار

فلسطین کشوری است در قلب خاورمیانه که در ادیان یهودیت، مسیحیت و اسلام سرزمینی مقدس قلمداد می شود. به گواهی تاریخ، این سرزمین جنگهای بسیاری به خود دیده و میان ادیان مختلف دست به دست چرخیده است. روزگاری یهودیان در فلسطین می زیستند، بعدها مسیحیان آن را تصاحب کردند. ولی پس از ظهور اسلام و جنگهای صلیبی، مسلمین بر فلسطین مسلط شدند. حکمرانی مسلمین بر فلسطین قرنهای طول کشید تا اینکه با تشکیل دولت اسرائیل پس از جنگ جهانی دوم، حکومت فلسطین دوباره به دست یهودیان افتاد و تا به امروز نیز ادامه دارد.

اکنون سالیان درازی است که مسلمین و یهودیان بر سر فلسطین با هم در ستیزند. ما مسلمین اسرائیل را دشمن قسم خورده اسلام می دانیم زیرا از کودکی در گوشمان خوانده اند اسرائیل یک دولت غاصب است که سرزمین فلسطین را اشغال کرده و علاوه بر آن به فکر تأسیس اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات می باشد. یهودیان می گویند خداوند در تورات، سرزمینهای میان نیل و فرات را که فلسطین در رأس آنهاست به قوم یهود بخشیده (تورات: سفر پیدایش، ۱۵. سفر خروج، ۲۳) ولی مسلمین می گویند اینگونه نیست زیرا این سرزمینها متعلق به جهان اسلام است و یهودیان اسرائیل هیچ گونه حقی در آنها ندارند پس باید سرزمین فلسطین را به فلسطینیان پس بدهند.

اینها تمام آن چیزی است که ما مسلمین درباره اسرائیل می دانیم و به آن معتقدیم لکن آنچه در کتاب حاضر درباره اش به بحث خواهیم نشست حرفهای ناگفته ای است در مورد اسرائیل در قرآن که مسلمین از آن بی خبرند و دانستن آن، فرد مسلمان را در تناقضی بزرگ قرار می

دهد که یا باید واقعیت آن را به نفع اسرائیل بپذیرد و آن را به رسمیت بشناسد؛ یا دین خودش را کنار بگذارد و مسلمان بودن خویش را منکر شود. اگر هم قادر به انتخاب هیچکدام از این دو کار نیست باید خودش را به بی خبری بزند و بگوید من اصلاً چنین آیاتی در قرآن ندیده‌ام.

جنگ موضوعی است که از جهل آدمیان ناشی می‌شود به خصوص جنگی که پشتوانه آن بیخبری و بی اطلاعی باشد. بسیاری از جنگ و جنایتها فقط و فقط به این دلیل اتفاق می‌افتند که دو طرف جنگ اطلاع درستی از یکدیگر و حق و حقوق هم ندارند نظیر جنگ رستم و سهراب در شاهنامه. نه رستم پسرش سهراب را می‌شناخت و نه سهراب پدرش رستم را. کافی بود این دو یکدیگر را بشناسند آن وقت چنین جنگی اتفاق نمی‌افتاد و سهراب به دست رستم کشته نمی‌شد. جنگ مسلمین و اسرائیل نیز چنین جنگی است. اگر یک فرد مسلمان از حقیقتی که در کتاب خودش قرآن، درباره اسرائیل ذکر شده مطلع شود و کاملاً نیز منطقی با این حقیقت برخورد کند دیگر به چشم یک غاصب به اسرائیل نگاه نخواهد کرد و این موضوع سبب خواهد شد با کنار گذاشتن سلاح جنگ، به فکر صلح و همزیستی مسالمت آمیز با اسرائیل بیفتد. مسلمین جنگ طلب با اسرائیل نه تنها از حقیقت قرآن خودشان درباره اسرائیل بی‌خبرند بلکه این را نیز نمی‌دانند که مسجد و سرزمین برای زندگی انسانها درست شده است نه انسان برای آنها. انسان باید زندگی کند، زندگی ببخشد و زندگی بسازد. یک مسجد و یک سرزمین غوطه ور در خون و جنایت چه ارزشی می‌تواند داشته باشد.

آنچه بنده را وادار به نگارش این کتاب می‌کند عشق به حقیقت و رساندن آن به گوش مسلمینی است که از آن بی‌خبرند. بزرگترین آرزوی من از کودکی، برقراری صلح و آرامش در تمام جهان، بخصوص فلسطین است و همیشه این امید را دارم که روزی شاهد پایان جنگ میان فلسطین و اسرائیل باشم و ببینم مردمان این دو ملت، به خوبی و خوشی در کنار هم زندگی می‌کنند.

امیدوارم عزیزانی که مطالب این کتاب را خواهند خواند بنده را مقصر ندانند زیرا آنچه من خواهم گفت آیه های قرآنی است که خود مسلمین حرفهای آن را مقدس و دور از اشتباه می‌دانند. اگر جای ناراحتی باشد باید از دست قرآن خودشان ناراحت باشند زیرا مطالبی که

خواهید خواند حرفهای خود قرآن است و من فقط نقل قول کننده آنم. البته طبیعی است گروهی پیدا خواهند شد که با دیدن این کتاب فحش و ناسزا نثار من کنند و اصلاً نیز جای تعجب ندارد زیرا به فرموده حضرت بودا حقیقت شیرین است اما برای کسانی که یک عمر با دروغ زندگی کرده اند شنیدنش بسیار تلخ می شود.

(بهزاد پوربیات، بهار ۱۳۹۴)

تاریخچه بنی اسرائیل

همگان نام حضرت ابراهیم را شنیده ایم. ابراهیم در کشور عراق امروزی به دنیا آمد و همانجا نیز به پیامبری رسید. وی پس از مبارزه با نمروود در شهر بابل (عراق) و ازدواج با ساره به سوی فلسطین مهاجرت کرد. او از ساره بچه دار نمی شد برای همین به پیشنهاد خود ساره، با کنیزی به نام هاجر ازدواج کرد و صاحب فرزندی به نام اسماعیل شد. ابراهیم و خانواده اش سالیانی دراز در منطقه فلسطین زندگی کردند تا اینکه خداوند تولد فرزندی دیگر به نام اسحاق را از همسر اولش ساره به او بشارت داد. (تورات: سفر پیدایش، ۱۷)

وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿٧١﴾ قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾

و همسرش (ساره) در حالی که ایستاده بود تبسم کرد پس او را به فرزندی به نام اسحاق و سپس از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم. گفت شگفتا! مگر می شود من بچه دار شوم در حالی که عجز و پیر گشته ام این چیزی بسیار شگفت انگیز است. فرشتگان گفتند آیا تو از رحمت و برکاتی که خداوند در حق شما اهل بیت دارد تعجب می کنی؟ همانا خداوند بسیار ستوده و بزرگوار است. (هود، ۷۱ تا ۷۳)

بدینگونه ابراهیم صاحب فرزندی دیگر به نام اسحاق شد که همچون برادرش اسماعیل در زمره پیامبران قرار گرفت. به روایت تورات، یهوه (خدای دین یهود) ابراهیم را با انواع امتحانات می آزماید و سرانجام او را به عنوان خلیل و برترین برگزیده خویش برای پیشوایی مردم انتخاب می کند. ابراهیم پس از این انتخاب بزرگ از خداوند تقاضا می کند تا نسل او را نیز در زمره بهترینان و پیشوایان عالم قرار دهد^۱ خداوند نیز در قبال این تقاضای ابراهیم، با

^۱ ای ابراهیم من تو را به پیشوایی مردم برمی گزینم ابراهیم گفت خدایا نسل مرا نیز چنین کن. خدا فرمود عهد من به ظالمین نمی رسد. (بقره، ۱۲۴)

او پیمانی می بندد و به ابراهیم چنین می گوید:

من این سرزمین را از مرز مصر تا رود فرات به نسل تو می بخشم. (سفر پیدایش، ۱۵)

من با تو عهد می بندم که اقوام بسیاری از تو به وجود بیاورم. از این پس نام تو ابرام نخواهد بود بلکه ابراهیم.^۲ زیرا من تو را پدر قومهای بسیاری می سازم، نسل تو را زیاد می کنم و از ایشان پادشاهانی به وجود می آورم. من عهد خود را تا ابد با تو و بعد از تو با فرزندان نسل اندر نسل برقرار می کنم. من خدای تو هستم و خدای فرزندان نیز خواهم بود و تمامی سرزمین کنعان را که اکنون در آن غریب هستی تا ابد به تو و به نسل تو خواهم بخشید و خدای ایشان خواهم بود. از این پس وظیفه تو و فرزندان این است که عهد مرا نگاه دارید. تمامی مردان و پسران شما باید ختنه شوند تا بدین وسیله نشان دهند که عهد مرا پذیرفته اند. این نشانی بر بدن شما خواهد بود از عهد جاودانی من. (سفر پیدایش، ۱۸)

سرزمینهای مذکور در پیمان خداوند با ابراهیم



^۲ ابرام یعنی پدر سرفراز. ابراهیم یعنی پدر اقوام

ابراهیم بعدها از دنیا می رود و فرزندانش اسحاق و اسماعیل جای پدر می نشینند و راه پدر را ادامه می دهند. چنانچه فرشتگان نیز بشارت داده بودند اسحاق صاحب فرزندی به نام یعقوب می شود و یعقوب نیز صاحب ۱۲ فرزند به نامهای لای، دان، یهودا، یوسف، بنیامین، زبالون، روبیل، شمعون، یسحر، حاد، آشیر و نفتالی که از چند مادر متفاوت بودند.

گویند روزی خداوند در لباس یک مرد ناشناس به زمین آمد و با یعقوب گشتی گرفت. یعقوب او را به زمین زد سپس غیب شد (سفر پیدایش، ۳۲). پس از چند روز دوباره خداوند بر یعقوب ظاهر شد و به او چنین فرمود:

بعد از این دیگر نباید نام تو یعقوب خوانده شود بلکه نام تو اسرائیل (گشتی گیرنده با خدا) خواهد بود. من هستم خدای قادر مطلق. بارور و زیاد شو! اقوام و پادشاهانی بسیار از نسل تو پدید خواهد آمد و من سرزمینی را که به ابراهیم و اسحاق (نوید) دادم به تو نسل تو خواهم بخشید. (سفر پیدایش، ۳۵)

از آن روز به بعد نام حضرت یعقوب به اسرائیل تغییر یافت به همین خاطر نسل او را بنی اسرائیل یعنی فرزندان اسرائیل (یعقوب) می گویند و جالب اینکه قرآن نیز در سوره آل عمران این اسم را تأیید کرده است که خود تاییدی است بر صحت این داستان عجیب:

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاتُ قُلْ فَاتُوا بِالَّتَّوْرَاتِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٩٣﴾

تمامی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود به جز آنچه که اسرائیل (یعقوب) بر خودش حرام کرده بود. (آل عمران ۹۴)

از آنجا که یعقوب بین دوازده فرزند خودش، به یوسف علاقه بیشتری نشان می داد همین امر باعث ایجاد حسادت میان فرزندانش شد. برادران یوسف برای خلاصی از دست وی و جدا کردنش از پدر، او را به چاهی افکندند ولی یوسف توسط کاروانی که از کنار چاه می گذشت به عنوان برده به مصر رفت و به عزیز مصر فروخته شد. چنانچه خودتان می دانید و در قرآن نیز آمده است یوسف چهل سال در مصر زندگی کرد و آنجا صاحب مقام شد و به وزارت رسید.

در ماجرای قحطی که در مصر و ممالک همسایه اش پیش آمده بود برادران یوسف به مصر می آیند. یوسف و برادران، همدیگر را پیدا می کنند و بدینگونه پدرش یعقوب از زنده بودن یوسف آگاه می شود. یوسف، پدر و تمامی خانواده اش را از کنعان به مصر می آورد و آنها را در یکی از بهترین مناطق مصر سکنی می دهد و اینگونه می شود که زندگی فرزندان اسرائیل (یعقوب) در مصر به مدت ۴۳۰ سال آغاز می گردد. (سفر پیدایش، ۴۶)

مسیر کوچ بنی اسرائیل همراه یعقوب از کنعان به مصر



نسلی که از فرزندان یعقوب در مصر به وجود می آید ۴۳۰ سال در مصر زندگی می کنند و در این مدت جمعیتشان به دهها هزار نفر می رسد. در این دوره از تاریخ، حکومت مصر در دست فراعنه بود و چون فرعونیان این طایفه را به چشم غریبه های خارجی نگاه می کردند آنها را به بردگی گرفته و مورد آزار و اذیت قرار می دادند. فراعنه مصر مردم بنی اسرائیل را به شدت رنج می دادند و قوم بنی اسرائیل تبدیل شده بود به یک قوم مستضعف و مظلوم تحت ستم فرعونیان. سالها بدینگونه سپری می شد تا اینکه کاهنان مصر به فرعون خبر دادند پسری از

قوم بنی اسرائیل متولد خواهد شد که تو و حکومت را نابود خواهد کرد. فرعون با شنیدن این حرف به سربازانش دستور می دهد تمامی پسر بچه هایی را که از بنی اسرائیل متولد می شوند بکشید. کودکان بسیاری در این جریان کشته می شوند تا اینکه موسی به دنیا می آید. مادر موسی از ترس کشته شدن کودکش توسط سربازان، او را داخل یک سبد به رود نیل می اندازد. آب سبد کودک را درست مقابل قصر فرعون می برد و فرعون به پیشنهاد همسرش آسیه، موسی را نمی کشد و به فرزندى قبول می کند و ... (سفر خروج، ۲)

همانگونه که می دانید و در قرآن نیز آمده است موسی هنگام بازگشت از مدین به مصر (با همسرش) در منطقه سینا و در دامنه کوه طور به پیامبری انتخاب شد. پس از این انتخاب، خداوند به موسی دستور می دهد برو و قوم مستضعف بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات بده و به سرزمین اصلی شان یعنی فلسطین باز گردان. موسی به سراغ فرعون می رود و به او می گوید از ظلم به بنی اسرائیل دست بردار و بگذار آنها را با خود به فلسطین ببرم ولی فرعون نمی پذیرد و ماجراهایی پیش می آید که در قرآن خوانده آید.

یک روز به موسی وحی می رسد بنی اسرائیل را با خودت بردار و از مصر خارج شو. موسی شب هنگام بنی اسرائیل را از شهر خارج می کند. فرعون از این موضوع خبردار می شود و بی درنگ با سپاهش به تعقیب آنها می پردازد. بنی اسرائیل میان راه به دریا می رسند و متوقف می شوند. خداوند به موسی امر می کند عصایت را به آب بزن. موسی عصایش را به آب می زند دریا شکافته می شود و بنی اسرائیل از وسط آب به سلامت عبور می کنند. فرعون و سپاهش که در تعقیب ایشان بودند وارد دریا می شوند تا آنها را دستگیر کنند ولی دریا دوباره به حالت اولش بر می گردد و فرعون و سپاهش همگی غرق می شوند. (سفر خروج، ۱۴)

موسی و قوم بنی اسرائیل که توانسته بودند به سلامت از دریا عبور کنند به سمت فلسطین به راه می افتند. در طول این مسیر حوادث بسیاری برای آنها اتفاق می افتد و سختی های بسیاری را به جان می خرند. خداوند به ایشان امر می کند این سختیها را تحمل کنید زیرا در قبال این سختیهایی که تحمل می کنید شما را به سرزمینی وعده می دهم که سرزمینی مقدس، مبارک و پُر برکت است و شما در آن سرزمین صاحب بهترین زندگی و حکومت

خواهید شد. (سفر خروج، ۲۳) قوم بنی اسرائیل با امید به تحقق این وعده الهی و رسیدن به سرزمین موعود به راه خود ادامه می دهند تا می رسند به سرزمین فلسطین و موسی از ایشان می خواهد که خداوند را به خاطر این نعمت بزرگ سپاس بگویند:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾

و یاد کن از موسی زمانی که به قومش گفت ای قوم من یاد کنید نعمت خداوند را که برای شما پیامبرانی قرار داد و پادشاهانی از شما انتخاب کرد و چیزهایی به شما داد که به هیچ یک از عالمیان نداده است. ای قوم در این سرزمین مقدس که خداوند آن را برای شما نوشته است داخل شوید و هرگز به گذشته خویش باز نگردید که زیانکار خواهید شد. (مائده، ۲۰-۲۱)

مسیر بازگشت بنی اسرائیل همراه موسی به فلسطین



قوم موسی از ورود به فلسطین سر باز می زنند و اظهار می کنند که اهالی فلسطین قدرتمندند و ما توانایی مقابله با ایشان را نداریم ولی خداوند قبول نمی کند و آنها را به جنگ با فلسطینیان دستور می دهد.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أٰخِي فَأَفْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

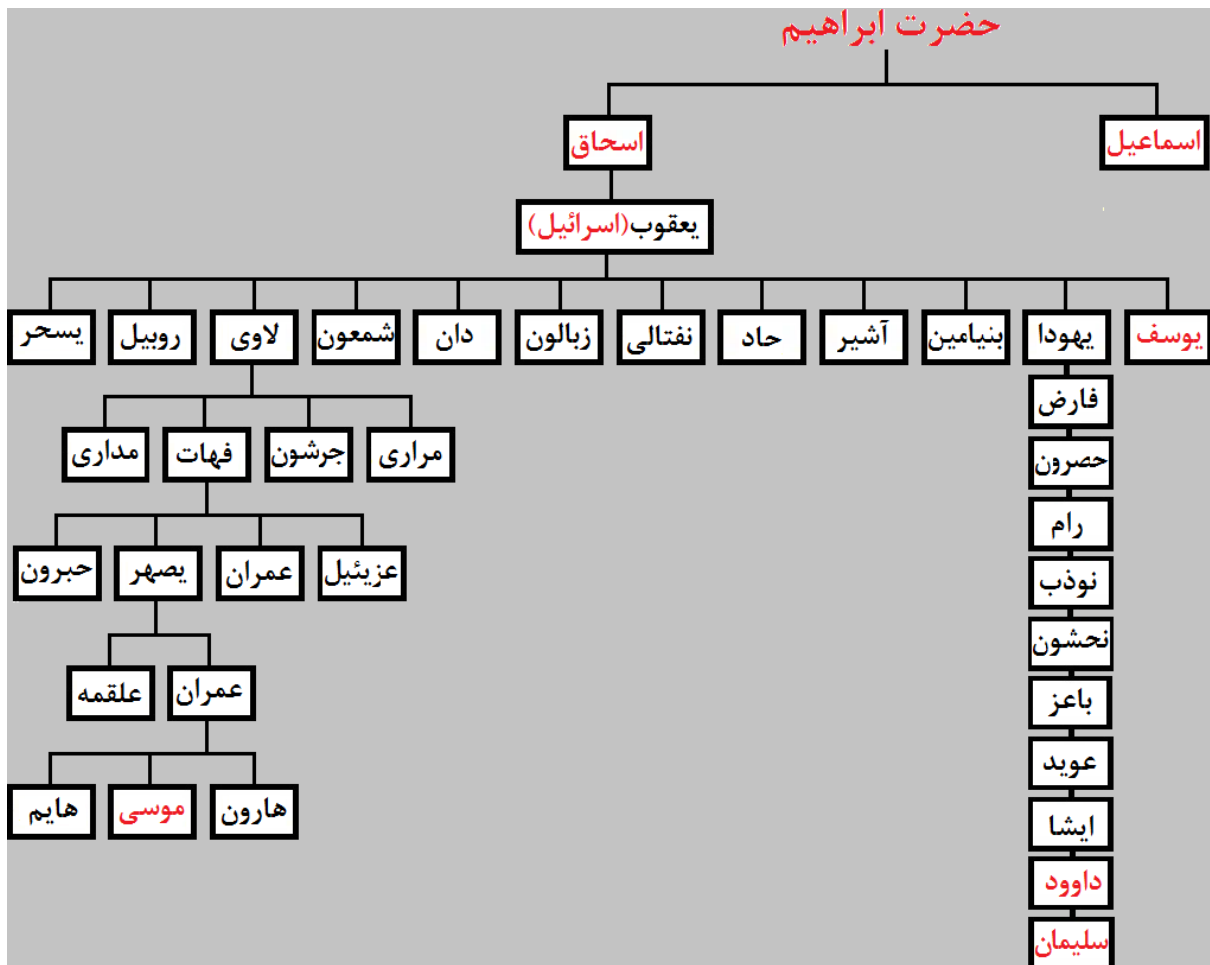
گفتند: ای موسی! در آن سرزمین جمعیتی نیرومند ساکنند و ما هرگز وارد آن نمی شویم مگر آنها از آن خارج شوند. اگر آنها از آن خارج شوند ما وارد خواهیم شد. (۲۲) دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند، و خداوند به آنها، نعمت (ایمان و شهامت) داده بود گفتند: شما از دروازه شهر بر آنان وارد شوید. هنگامی که وارد شدید پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید. (۲۳) گفتند: ای موسی تا آنها در آنجا ساکنند، ما هرگز وارد نخواهیم شد. تو و پروردگارت خودتان بروید و با آنان بجنگید، ما همین جا نشسته ایم (۲۴) موسی گفت: پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیت فاسق جدایی بیفکن (۲۵) خداوند فرمود ای موسی این سرزمین را تا چهل سال بر آنها حرام می کنم و پیوسته در این بیابان سرگردان خواهند بود پس برای این جمعیت فاسق غمگین مباش. (مأئده، ۲۶)

خداوند قوم یهود را به جنگ با اهالی فلسطین تشویق می کند. قوم یهود زیر بار این جنگ نمی روند فلذا خداوند آنها را به خاطر این نافرمانی و امتناع از جنگ با فلسطینیان، چهل سال تنبیه کرده و در بیابانها سرگردان می کند تا اینکه پس از این چهل سال، مجبور به اطاعت و

جنگ با فلسطینیان می شوند.

یهودیان بنی اسرائیل به تدریج بر مناطقی از فلسطین دست می یابند و کم کم تمام فلسطین را متصرف می شوند. (سفر یوشع، ۱- ۲۱) و بدینگونه قومی که چهار قرن پیش؛ توسط یوسف از فلسطین به مصر برده شده بود دوباره توسط موسی به فلسطین باز می گردند و تاریخ دیگری در زندگی این قوم رقم می خورد. تاریخ زندگی بنی اسرائیل در فلسطین بسیار طولانی است و با فراز و نشیبهایی بسیار همراه می شود. چهارصد سال پس از مرگ موسی، دوره پادشاهان در تاریخ بنی اسرائیل آغاز می گردد. در این دوره شائول (طالوت) به عنوان اولین پادشاه از قوم بنی اسرائیل به تخت می نشیند و بعد از او نیز به ترتیب داوود، سلیمان و ... (سموئیل اول، ۱۰ و ۱۶. پادشاهان اول، ۱)

شجره نامه قوم بنی اسرائیل از ابراهیم تا سلیمان



حکومت سلیمان طلایی ترین دوره در تاریخ بنی اسرائیل محسوب می شود. زیرا وی بزرگترین امپراطوری را در تاریخ این قوم ایجاد کرد و با تصرف سرزمینهای مصر، لبنان، شام، شمال عربستان و عراق، مرزهای حکومت بنی اسرائیل را از رود نیل در کشور مصر تا رود فرات در کشورهای سوریه و عراق گسترش داد و بدینگونه پیمانی که یهوه (خداوند) با ابراهیم بسته بود به تحقق پیوست. (کتاب اول پادشاهان)

قوم بنی اسرائیل چند صد سال در فلسطین و سرزمینهای نیل تا فرات با اقتدار حکومت کردند ولی رفته رفته حکومتشان رو به ضعف نهاد. مصادف با سال ۵۸۸ قبل از میلاد، بُخت النصر پادشاه مقتدر و خونریز بابل که همسایگانش را مورد تاخت و تاز قرار می داد به فلسطین لشکر کشید و با نابود کردن حکومت بنی اسرائیل بسیاری از ایشان را گشت و بسیاری دیگر را برای بردگی با خودش به بین النهرین برد. یهودیان بنی اسرائیل سالیانی دراز در بین النهرین به عنوان برده زندگی کردند و مرارتهای بسیاری تحمل نمودند. این دوره از تاریخ برای ایشان یادآور سالهایی بود که در مصر تحت ستم فرعونیان بودند.

با ظهور کوروش هخامنشی در ایران، سرنوشتی دیگر در تاریخ بنی اسرائیل رقم خورد. کوروش هخامنشی به بابل حمله کرد و حکومت بابل منقرض شد. کوروش بعد از تصرف بابل، یهودیان زجر کشیده بنی اسرائیل را که سالها در اسارت بابلیان بودند آزاد کرد و قوم بنی اسرائیل پس از سالها بردگی، بار دیگر به فلسطین بازگشتند و سالیانی دراز در آزادی و استقلال زیستند.

حدود سیصد سال پس از ظهور مسیح، کنستانتین پادشاه روم مسیحی شد و مسیحیت را دین رسمی امپراطوری روم اعلام کرد. فلسطین در این دوره جزوی از قلمرو امپراطوری روم شده بود فلذا با رسمی شدن مسیحیت در سرزمینهای روم، یهودیت به انزوا کشیده شد و یهودیان بنی اسرائیل تبدیل به اقلیتی شدند که در فلسطین میان مسیحیان می زیستند. پس از ظهور اسلام نیز فلسطین به تصرف مسلمین در آمد و با شروع جنگهای بزرگ صلیبی میان اسلام و مسیحیت، فلسطین دیگر جای امنی برای یهودیان بنی اسرائیل نبود فلذا مجبور به مهاجرت به سرزمینهای دیگر از جمله ایران و اروپا شدند.

در سالهای جنگ جهانی دوم، هیتلر شروع به اذیت و آزار یهودیان ساکن در اروپا کرد. هیتلر

که یک نژادپرست آلمانی تبار بود دستور داد یهودیان را در کوره های آتش بسوزانند. چندین هزار نفر یهودی فجیعانه در آتش سوزانده شدند. این دوره نیز یکی از بدترین زمانهایی است که بنی اسرائیل تجربه کرده است. دوره ای که یادآور سالهای رنج و مصیبت اجدادشان در مصر و بین النهرین بود. این واقعه تأسف بار در تاریخ به هولوکاست معروف است.

پس از جنگ جهانی دوم یهودیان صاحب تشکیلاتی سازمانی شدند و تصمیم گرفتند دوباره به سرزمین اجدادیشان (فلسطین) که خداوند آن را به عنوان سرزمین موعود، میراث آنها ساخته بود برگردند و با احیا کردن حکومت داوود و سلیمان در این سرزمین، به سالهای آوارگی بنی اسرائیل پایان دهند. پس از این تصمیم، یهودیان که صدها سال آوارگی و دربه دری را به جان خریده بودند به فلسطین سرازیر شدند و امروز با سندی که در دست دارند (تورات و قرآن) خودشان را مالکان قانونی فلسطین و سرزمینهای میان نیل تا فرات می دانند.

سند یهودیان برای مالکیت این سرزمینهای ارث رسیده به ایشان از سوی خداوند، تورات و قرآن خود مسلمین می باشد. گرچه یهودیان صدها سال پیش، تحت فشار مسلمین و جنگهای صلیبی از فلسطین به جاهای دیگر مهاجرت کردند ولی این موضوع هرگز مالکیت ایشان بر سرزمین فلسطین را سلب نمی کند. بارها دیده ایم افرادی سالها پیش، از جایی به جای دیگر مهاجرت کرده اند ولی بعدها خود آن اشخاص یا یکی از وارثانشان آمده و با سندی که در دست داشته اند دوباره مالک قانونی آن ملک شده اند. پس اگر امروز نیز می بینیم یهودیان پس از سالها با سندی که در دست دارند به فلسطین بازگشته اند و خود را مالکان قانونی این سرزمین می دانند نباید جای تعجبی داشته باشد و چه سندی محکم تر از تورات و قرآن که مسلمین هر دو را کتاب آسمانی می دانند.

حال که با تاریخ چهار هزار ساله بنی اسرائیل آشنا شدیم به بررسی اثبات مالکیت اسرائیل بر فلسطین و سرزمینهای میان نیل تا فرات در قرآن می پردازیم تا ببینیم قرآن چگونه و در کدام سوره ها این مالکیت را به اسرائیل داده است. قرآن در برخی موارد به طور مستقیم و در برخی موارد به طور غیر مستقیم ده مورد از ادعاهای یهودیان اسرائیل را مورد تایید قرار داده است که مالکیت اسرائیل بر فلسطین و سرزمینهای میان نیل تا فرات تنها یکی از آنهاست. مبحثهای

«اسرائیل امروز، بنی اسرائیل دیروز» (صفحه ۱۹) و «سرزمین پُر برکت» (صفحه ۳۱) پیش نیاز ورود به این بحثهاست که برای درک اثبات مالکیت اسرائیل بر فلسطین و مباحث بعدی لازم است حتماً مطالعه شوند.

فاصله های زمانی

وقایع مهم در تاریخ بنی اسرائیل

| | | | | | | | | | |
|--------------|------------|-------------|-----------|----------------|----------------|------------|-----------|-----------|------------------|
| تولد ابراهیم | | | | | | | | | |
| ۱۲۶ سال | تولد یعقوب | | | | | | | | |
| ۲۱۶ سال | ۹۰ سال | ورود به مصر | | | | | | | |
| ۶۰۱ سال | ۴۷۵ سال | ۳۸۵ سال | تولد موسی | | | | | | |
| ۶۴۶ سال | ۵۲۰ سال | ۴۳۰ سال | ۴۵ سال | ورود به فلسطین | | | | | |
| ۱۱۲۶ سال | ۱۰۰۰ سال | ۹۱۰ سال | ۵۲۵ سال | ۴۸۰ سال | پادشاهی سلیمان | | | | |
| ۱۵۵۰ سال | ۱۴۲۴ سال | ۱۳۳۴ سال | ۹۴۹ سال | ۹۰۴ سال | ۴۲۴ سال | اسارت بابل | | | |
| ۲۱۳۸ سال | ۲۰۱۲ سال | ۱۹۲۲ سال | ۱۵۳۷ سال | ۱۴۲۹ سال | ۱۰۱۲ سال | ۵۸۸ سال | تولد عیسی | | |
| ۴۰۷۶ سال | ۳۹۵۰ سال | ۳۸۶۰ سال | ۳۴۷۵ سال | ۳۴۳۰ سال | ۲۹۵۰ سال | ۲۵۲۶ سال | ۱۹۳۸ سال | هولو کاست | |
| ۴۱۵۱ سال | ۴۰۲۵ سال | ۳۹۳۵ سال | ۳۵۵۰ سال | ۳۵۰۵ سال | ۳۰۲۵ سال | ۲۶۰۱ سال | ۲۰۱۳ سال | ۷۵ سال | اسرائیل عصر حاضر |

- از تولد ابراهیم تا ورود بنی اسرائیل به مصر توسط یوسف
- مدت زمان زندگی بنی اسرائیل در مصر
- از ورود به فلسطین توسط موسی تا عصر حکومت سلیمان
- از پادشاهی سلیمان تا شروع اسارت بابل
- از تولد موسی تا تولد حضرت مسیح
- از تولد موسی تا عصر حاضر
- از تولد عیسی تا عصر حاضر
- از تولد ابراهیم تا عصر امروز

دین مخصوص و قوم برتر

یهودیت آئینی است متکی بر یکتاپرستی، که سرآغاز و آورنده آن حضرت موسی است. دین یهودیت از برخی جهات شباهت بسیاری به دین اسلام دارد و به جرأت می توان گفت شبیه ترین دین به یهودیت در میان تمامی ادیان، دین اسلام است. شباهتهایی از قبیل حرام بودن گوشت خوک، ختنه کردن پسران،^۳ نماز، روزه، اسامی فرشتگان و ...

ملت یهود تنها ملتی است که سرشت خود را در جهان حفظ کرده و بر خلاف اسلام و مسیحیت تاکید زیادی بر مسأله قومیت دارد. از این رو یهودیت ترکیبی است از دین و نژاد واحد. بنی اسرائیل تا قبل از موسی همگی بر دین جدشان ابراهیم بودند و مطابق دستورات ابراهیم و اسحاق و یعقوب عمل می کردند. با ظهور موسی دین یهودیت از طرف خداوند به ایشان عطا گردید که مخصوص همین قوم است زیرا مطابق با آموزه های تورات کسی که از قوم بنی اسرائیل و از نسل یعقوب نباشد حق یهودی شدن ندارد.

با استناد به امثال این موضوعات در دین یهود، مسلمین پیروان این دین را نژاد پرست و تورات را کتابی تحریف شده می خوانند ولی هرگز اینگونه نیست زیرا خود قرآن نیز حرف یهودیان را تأیید می کند و مفهوم آیاتش نشان می دهد که خداوند تورات و یهودیت را مخصوص نژاد بنی اسرائیل فرستاده است. برای مثال آیه دوم اسری که نظایرش در قرآن فراوان است:

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢﴾

و بر موسی کتاب عطا کردیم و آن را هدایتی برای بنی اسرائیل قرار دادیم. (اسری، ۲)

^۳ شاید برخی افراد بپرسند اگر فلسفه ختنه کردن در دین یهود بخاطر پیمانی است که خداوند با ابراهیم بسته بود پس فلسفه ختنه کردن در دین اسلام چیست؟ در پاسخ باید بگوییم قبیله قریش از نسل ابراهیم بود علی الخصوص حنیفان مکه از جمله خود محمد که خود را پیروان ابراهیم می نامیدند. حنیفان خود را از نسل اسماعیل فرزند ابراهیم می دانستند فلذا طبیعی است به پیمان خداوند با ابراهیم مبنی بر ختنه کردن پسران اعتقاد داشتند و به آن عمل می کردند لاجرم پس از آمدن اسلام توسط محمد این قانون نیز مانند بسیاری از آداب و رسوم موجود در مکه مثل مراسم حج، ماههای حرام و ... ادامه یافت. گرچه پیمان ختنه کردن، آشکار در قرآن ذکر نشده ولی اسلام با اجرای این قانون در پسران، وجود چنین پیمانی را میان حضرت ابراهیم و خداوند تأیید می کند پس یهودیان دروغ نمی گویند. پیامبر و دیگر حنیفان شاید از نسل ابراهیم باشند ولی بنی اسرائیل نیستند زیرا قوم برگزیده بنی اسرائیل از نسل یعقوب شروع می شود. (مراجعه شود به جدول در مبحث نسل اسحاق و نسل اسماعیل)

جدا از اینکه قرآن همیشه تورات را فقط کتابی برای قوم بنی اسرائیل ذکر کرده، هرگز از سایر اقوام نخواستہ تا به تورات موسی ایمان بیاورند و این یعنی مخصوص بودن یهودیت برای نژاد بنی اسرائیل. اگر تورات نیز مانند انجیل یا قرآن جنبه عمومی و جهانی داشت باید مثل قرآن در موردش چنین گفته می شد:

هُدًى لِّلْعَالَمِينَ: هدایتی برای جهانیان (آل عمران، ۹۶)

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: هدایتی برای افراد پرهیزکار (بقره، ۲)

بنی اسرائیل خودشان را تافته ای جدا بافته از تمام ملت‌ها می دانند و معتقدند خداوند ایشان را بر تمامی ملت‌های عالم برگزیده و برترین قوم عالم قرار داده است^۴ تورات این برتری را قبول دارد (سفر تثنیه، فصل ۷) و جالب اینکه قرآن این موضوع را نیز تایید می کند و می گوید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ.

به تحقیق ما بر بنی اسرائیل کتاب، حکومت و نبوت عطا کردیم، روزیهای حلال نصیبشان نمودیم و آنها را بر تمام جهانیان برتری دادیم. (جاثیه، ۱۶)

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ.

ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی را که بر شما عطا کردم و شما را بر تمام جهانیان برتری دادم. (بقره، ۴۷ و ۱۲۲)

دین یهود علی رغم داشتن قدمتی بسیار طولانی، کمترین جمعیت را در میان تمامی ادیان جهان داراست. (۱۳ میلیون نفر) و این در حالی است که دین‌هایی با قدمت بسیار کم و حتی دین‌هایی که کمتر کسی نامشان را شنیده جمعیتشان بسیار بیشتر از دین یهود است.

^۴ روایت یهودیان در این موضوع چنین است که روزی خداوند در لباس مردی ناشناس به زمین آمد و گفت ای یعقوب می خواهم با تو کشتی بگیرم.. یعقوب پذیرفت و با او کشتی گرفت. یعقوب خداوند را به زمین زد و چون خداوند مغلوب یعقوب شد به او گفت اکنون پیمانی را که با پدر بزرگت ابراهیم بسته بودم تا نسل او را برترین نسل عالم قرار دهم وفا میکنم و نسلی را که از فرزندان تو به وجود می آید برترین نسل عالم و قوم برگزیده خویش می سازم سپس با دادن لقب اسرائیل (کشتی گیرنده با خداوند) به وی، نسل او را بنی اسرائیل نامید و آنها را برترین و با فضیلت ترین قوم عالم معرفی کرد. قرآن در آیه ۹۴ آل عمران با یاد کردن از یعقوب با اسم «اسرائیل» غیر مستقیم مهر تایید بر درستی این داستان عجیب می زند. وگرنه اگر چنین داستانی را دروغینی می شمرد نباید از یعقوب با اسم «اسرائیل» نام می برد. (سفر پیدایش، ۳۲ و ۳۵)

شاید برای برخی این موضوع جای سوال باشد و از خود بپرسند چرا اینگونه است؟ در پاسخ باید بگوییم دلیلش این است که یهودیت برخلاف دینهای دیگر یک دین خصوصی است مخصوص نسل یعقوب و جز بنی اسرائیل که نسل فرزندان یعقوبند هیچ کس حق یهودی شدن ندارد به همین دلیل جمعیت این دین بر عکس سایر ادیان زیاد نشده و کمترین جمعیت را در میان ادیان دارد.

آری دین یهود مخصوص قوم بنی اسرائیل و یک دین قبیله ای است. این موضوع در تورات مطرح شده و چنانچه دیدید سیاق آیات قرآن نیز همین موضوع را تأیید می کنند. این ویژگی فقط و فقط در دین یهود وجود دارد. جز یهودیت هیچ دین دیگری در جهان نیست که چنین خصوصیتهایی داشته باشد. ادیان دیگر همگی آزادند و هر کس از هر نژاد و ملیتی که باشد می تواند وارد آنها بشود. ادیان دیگر خودشان را تبلیغ می کنند و از ورود افراد سایر ادیان به دین خودشان نه تنها خوشحال می شوند بلکه این موضوع را دلیلی بر خوب بودن دینشان نیز می دانند.

یهودیان بنی اسرائیل هم نژاد خودشان را برترین نژاد عالم می دانند و هم دین خودشان را برترین و کاملترین دین تصور می کنند و دلیل اینکه هیچ کس را از سایر نژادها برای یهودی شدن نمی پذیرند این است که می گویند یهودیت مخصوص نژاد ماست و جز نژاد اسرائیل هیچ نژاد دیگری لیاقت داخل شدن در دین یهود را ندارد زیرا خداوند خودش چنین مقدر کرده و این فرمان، فرمان یهوه (خداوند) است. باور چنین خواسته ای از سوی خداوند؛ برای ما مسلمین مشکل است ولی چنانچه در آیات مذکور در صفحات قبل خواندید قرآن مُهر تأیید بر تمامی این ادعاها زده و جای انکاری برای آنها باقی نگذاشته است.

اسرائیل امروز، بنی اسرائیل دیروز

هرتزل^۵ معتقد بود تمام یهودیان دارای نژادی واحد می باشند ولی برخی از مسلمین می گویند اکثر یهودیان امروز، از نسل یعقوب و نژاد آن قوم بنی اسرائیل نیستند که در تورات و قرآن آمده است. ایشان با این ادعا می خواهند بگویند حتی اگر ماجرای نیل تا فرات در تورات واقعیت داشته باشد اسرائیلیان امروز هیچ حقی در آن ندارند زیرا ایشان از نژاد بنی اسرائیل نمی باشند. در پاسخ باید بگوییم پنج دلیل محکم وجود دارد که ثابت می کند اسرائیلیهای امروز همان بنی اسرائیلی است که قرآن گفته است.

آیات قرآن

خود قرآن، بیشتر حرف هرتزل را تأیید می کند زیرا آیاتی در آن وجود دارد که ثابت می کند اسرائیلیهای امروز همگی از نسل بنی اسرائیلند. این آیات که به چهار منطقه و شش دوره زمانی مختلف مربوط است هر کدام صدها سال با یکدیگر فاصله دارند. به کلمه بنی اسرائیل در تمام این دوره ها دقت کنید.

- دوره یعقوب (چهل قرن پیش در کنعان)

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاتُ قُلْ فَاتَّبِعُوا بِالتَّوْرَاتِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

تمامی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود به جز آنچه اسرائیل (یعقوب) بر خودش حرام کرده بود. (آل عمران، ۹۴)

^۵ تئودور هرتزل یکی از نامدارترین یهودیان در قرن بیستم بود. وی نخستین کسی است که خواهان تشکیل دولت اسرائیل شد. برای همین در میان یهودیان به موسای دوم مشهور است.

- دوره موسی (۳۵ قرن پیش در مصر)

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ.

و بر موسی کتاب عطا کردیم و آن را هدایتی برای بنی اسرائیل قرار دادیم. (اسری، ۲)

- دوره داوود (۳۱ قرن پیش در فلسطین)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ.

آیا ندیدی گروهی از بنی اسرائیل را که بر پیامبرشان گفتند برای ما پادشاهی برگزین تا در راه خدا بجنگیم پس به اذن خدا شکستشان دادند و داوود جالوت را کشت پس خداوند او را حکمت و پادشاهی عطا کرد. (بقره، ۲۴۶-۲۵۱)

- دوره عیسی (۲۰ قرن پیش در فلسطین)

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاتِ.

و یاد کن از عیسی پسر مریم زمانی که گفت ای بنی اسرائیل من فرستاده ای هستم از خداوند به سوی شما و تصدیق کننده توراتی که مقابل من است. (صف، ۶)

- دوره محمد (۱۴ قرن پیش در مدینه پس از نزول قرآن)

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾

ای **بنی اسرائیل** یاد کنید نعمتی که بر شما عطا کردم و وفا کنید به عهد من تا وفا کنم به عهد شما و تنها از من بترسید. و ایمان بیاورید **بر آنچه نازل کردم (قرآن)** که تصدیق کننده ی تورات شماست و اولین کسی نباشید که بر آن کافر می شوید. (بقره)

کسانی که می گویند بنی اسرائیل فقط مردم زمان موسی را شامل می شود و یهودیان بعد از موسی، بنی اسرائیل نیستند چه جوابی برای این آیات می توانند داشته باشند؟

آیات ۴۰ و ۴۱ بقره، یهودیان ساکن در مدینه را که ۳ هزار سال پس از یعقوبند با لفظ «یا بنی اسرائیل» خطاب می کند و می گوید ای بنی اسرائیل به قرآنی که بر محمد نازل شده ایمان بیاورید و کافر به آن نباشید. از این آیه و آیاتی که پیشتر ذکر شد نتیجه می گیریم قرآن تمام یهودیان عالم را هر کجا و هر زمانی که باشند بنی اسرائیل و از نسل یعقوب می داند.

- بنی اسرائیل در عصر امروز و آینده

همین یهودیان مدینه که خود قرآن آنها را بنی اسرائیل نامیده، به محمد ایمان نمی آورند برای همین در سوره مائده به آنها چنین می گوید:

وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ... (مائده، ۶۴)

و بسیاری از یهودیان به قرآنی که از سوی خداوند بر تو نازل شد کافر شدند پس ما نیز (به کیفر این کار) **تا روز قیامت** میانشان جنگ و اختلاف خواهیم افکند.

آیه می گوید یهودیان مدینه (بنی اسرائیل) به قرآن ایمان نیاوردند برای همین خداوند نسلشان را تنبیه خواهد کرد و تا روز قیامت آنها را دچار اختلاف و تفرقه خواهد نمود و این مطلب یعنی ادامه دار بودن نسل بنی اسرائیل تا روز قیامت.

یهودیان تمام تاریخ از عصر یعقوب گرفته تا روز قیامت، همگی در قرآن با لفظ بنی اسرائیل

خطاب شده اند. این آیات نشان می دهد یهودیان عالم هر کجا و هر زمانی که باشند از دید قرآن بنی اسرائیلند (فرزندان یعقوب) و مسلمینی که معتقدند اسرائیلیان امروز، از نژاد قوم بنی اسرائیل نیستند ادعایشان کاملا باطل و بی معناست. پس تمام امتیازاتی که در قرآن برای قوم بنی اسرائیل آمده شامل یهودیان امروز نیز می شود.

ماهیت دین یهود

دلیل دوم به ماهیت دین یهود مربوط می شود. وقتی موسی دین یهودیت را آورد یهوه خدای مخصوص این قوم بود و چنانچه قرآن نیز تأیید می کند این قوم را برای خودش انتخاب کرد و آنها را بر تمام عالمیان برتری بخشید و دین یهودیت را مخصوص ایشان قرار داد. آنگونه که از آیات قرآن نیز بر می آید موسی و سایر پیامبران بنی اسرائیل فقط مامور هدایت این قوم بودند و هرگز این دین را میان قبایل دیگر تبلیغ نمی کردند زیرا مطابق آموزه های تورات کسی که از قوم بنی اسرائیل و از نسل یعقوب نباشد حق یهودی شدن ندارد و نمی تواند وارد این دین شود. با این وصف یهودیان همان بنی اسرائیل بودند و بنی اسرائیل همان یهودیان. و این یعنی یک نژاد و یک دین.

بنی اسرائیل = یهودیت

یهودیت = بنی اسرائیل

دینهای دیگر همگی یک دین هستند با صدها نژاد مختلف. برای مثال دین اسلام که تشکیل شده از نژادهای عرب، ترک، فارس، گُرد، لر، آفریقایی، اندونزیایی و صدها نژاد دیگر. همگان می دانیم اسرائیلیهای امروز نیز یهودی اند و هیچ کس نمی تواند یهودی بودن ایشان را انکار کند. اگر شما دین یهودیت را مطالعه کنید خواهید دید یهودیت واقعا یک دین قبیله ای است که فقط و فقط مخصوص فرزندان یعقوب (اسرائیل) می باشد و هرگز یک دین عمومی و جهانی نیست. دین به هر شکلی که باشد یک خصوصیت مهم دارد و آن این است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود و در طول تاریخ جریان می یابد. این ویژگی میان تمامی ادیان جهان مشترک است و هرگز یهودیت مستثنی از این قاعده نیست لاجرم دین یهود نیز که مخصوص نژاد اسرائیل بود نسل به نسل میان این نژاد چرخیده و به نسلهای امروزی این نژاد رسیده که

امروز دولت اسرائیل را تشکیل داده اند.

با توجه به همین دو نکته که عرض شد (خصوصی بودن دین یهود و انتقال نسل به نسل دین) نتیجه می‌گیریم تمامی این ۱۳ میلیون نفر یهودی که امروز در جهان زندگی می‌کنند همگی از نسل یعقوب می‌باشند و همان بنی اسرائیلی هستند که قرآن ذکر می‌کند. زیرا جز فرزندان نسل یعقوب هیچ کس از سایر نژادها وارد این دین نشده و اگر کسی غیر از خودشان بخواهد یهودی شود اصلاً او را قبول نمی‌کنند.

جمعیت اندک

ویژگی مخصوص بودن دین یهود برای فرزندان نسل یعقوب باعث گردیده تا هیچ تبلیغی برای اشاعه این دین وجود نداشته باشد. دینهای دیگر نه تنها خودشان را به انواع روشها تبلیغ می‌کنند بلکه حتی گاهی مثل اسلام برای گسترش خودشان دست به جنگ و جنایت نیز می‌زنند و به زور شمشیر هم که شده می‌خواهند ملتهای ممالک دیگر را به دین خودشان در بیاورند. در اصول دین یهود چیزی به اسم تبلیغ و اشاعه دین وجود ندارد. دینهای دیگر آرزوی تصرف تمام جهان را دارند و حاضرند به خاطر گسترش خودشان با تمامی جهان بجنگند تا تمامی کره زمین را تصرف کنند ولی تنها خواسته دین یهود تصرف سرزمینهای ما بین نیل و فرات است و ذره ای بیشتر از این نمی‌خواهند آن هم به این دلیل که یهوه در پیمانی که با جدشان ابراهیم بسته بود فقط این سرزمینها را میراث ایشان ساخته و مال بنی اسرائیل کرده است پس اگر بیشتر از این بخواهند از فرمان خدایشان تخطی می‌ورزند. (تورات: سفر تثنیه، ۱۱. سفر یوشع، ۱) جنگی هم که امروز در فلسطین شاهد آن هستیم فقط به نیت تصرف خاک فلسطین می‌باشد نه یهودی کردن اهالی فلسطین و تبلیغ دین یهود.

عواملی که ذکر گردید همگی دست به دست هم داده و باعث شده اند تا در تمام دوره های تاریخ، جمعیت یهود جزو کمترین جمعیتها میان ادیان جهان باشد. دین یهود با اینکه به لحاظ قدمت جزو قدیمی ترین دینهای جهان است و فرصت زمانی بسیاری برای گسترش داشت

ولی ویژگیهای مذکور در آن موجب شده تا هیچ یک از نژادهای دیگر وارد این دین نشوند و جمعیت آن همیشه جزو اقلیتهایی باشد که در زمین زندگی می کنند.

چنانچه در نمودار نیز ملاحظه می کنید یهودیت با ۳۴۰۰ سال قدمت در رتبهٔ دوم، جزو قدیمی ترین ادیان جهان است ولی در رتبه بندی جمعیت، کمترین جمعیت را دارد و رتبهٔ آخر را به خود اختصاص داده است.

| نام دین | قدمت تاریخی | جمعیت | رتبهٔ قدمت | رتبهٔ جمعیت |
|-----------|-------------|-------------|------------|-------------|
| هندوئیسم | ۳۵۰۰ سال | ۹۰۰ میلیون | اول | چهارم |
| یهودیت | ۳۴۰۰ سال | ۱۳ میلیون | دوم | نهم |
| بودایی | ۲۶۰۰ سال | ۳۷۶ میلیون | سوم | ششم |
| کنفوسیوس | ۲۵۵۰ سال | ۳۹۴ میلیون | چهارم | پنجم |
| مسیحیت | ۲۰۰۰ سال | ۲/۱ میلیارد | پنجم | اول |
| اسلام | ۱۴۰۰ سال | ۱/۳ میلیارد | ششم | دوم |
| سیکیزم | ۵۰۰ سال | ۳۵ میلیون | هفتم | هفتم |
| اسپریتیسم | ۱۵۰ سال | ۱۵ میلیون | هشتم | هشتم |
| آتئیسم | ۱۰۰ سال | ۱/۱ میلیارد | نهم | سوم |

مسیحیت و اسلام با اینکه قدمت کمتری از آن دارند تفاوت جمعیتی شان با یهودیت بسیار فاحش است و اصلاً قابل مقایسه با آن نمی باشند. حتی اسپریتیسم که فقط ۱۵۰ سال از تاسیس آن می گذرد جمعیتش بسیار بیشتر از یهودیتی است که ۳۴۰۰ سال از آغاز آن می گذرد. البته ناگفته نماند ادیان دیگری نیز وجود دارند که با وجود قدمت بسیار، امروزه جمعیت اندکی دارند ولی اندک بودن جمعیت آنان در زمان حاضر به این دلیل است که جمعیتشان توسط دینهای دیگر نابود شده و گرنه در زمانهای قبل، جمعیتشان بسیار زیاد بود و اکثریت محسوب می شدند (مثل زرتشت) ولی دین یهود هرگز و در هیچ زمانی اکثریت نبود و

پیروانش همیشه در اقلیت بوده اند و دلیلش نیز همان خصوصیت قبیله ای بودن این دین است که ذکر گردید.

زبان واحد و نژاد خالص

مذهب، ملیت و نژاد اسرائیل به شدت به هم وابسته اند. بنی اسرائیلی که در قرآن آمده از نژاد عبرانی بودند و به زبان عبری سخن می گفتند. حتی کلمه موسی که نام پیامبر این قوم می باشد یک کلمه عبری است به معنای **از آب گرفته شده**. نژاد عبرانی یکی از شاخه های اقوام سامی در خاورمیانه است که به سام پسر اول نوح نسبت داده می شود. جمعیت اسرائیل کنونی همگی نژاد عبرانی دارند و هیچ یهودی اسرائیلی در جهان نیست که زبان عبری بلد نباشد و این موضوع نشان می دهد اسرائیلیهای امروز همگی از نسل همان بنی اسرائیلی است که قرآن مشرقها و مغربهای فلسطین را میراث ایشان معرفی کرده است.

وضعیت دینهای دیگر هرگز اینگونه نیست. آنها تمام جمعیتشان قادر به تکلم با زبانی نیستند که کتاب مقدسشان به آن زبان نوشته شده. برای مثال از جمعیت یک میلیارد نفری دین اسلام فقط حدود ۱۰۰ میلیون نفر قادرند به زبان قرآن (عربی) حرف بزنند و بقیه بلد نیستند. زیرا نژادشان با نژاد پیامبر این دین (محمد) که یک عرب بود فرق می کند و این یعنی مسلمین از یک نژاد واحد نیستند؛ ولی یهودیان همگی زبان عبری را که زبان تورات است می دانند و این امر نشان می دهد تمام یهودیان از یک نژاد واحدند. نژادی که به بنی اسرائیل بر می گردد.

البته شاید از نژاد عبرانی کسانی باشند که به علت داشتن تفکر انتخابی، دین یهودیت را رها کرده باشند و ما منکر آن نیستیم؛ ولی چون از نژادهای دیگر، هیچ کس حق یهودی شدن ندارد و او را هرگز نمی پذیرند می توان گفت تمامی یهودیان امروز، از نژاد بنی اسرائیل هستند. به عبارت ساده تر، شاید تمام نژاد اسرائیل (عبرانی) یهودی نباشند ولی تمام یهودیان همگی از نژاد اسرائیلند.

عقل و منطق

کسانی که می گویند بنی اسرائیل فقط مردم زمان موسی را شامل می شود و اسرائیلیهای امروز، بنی اسرائیل نیستند باید به این سوال پاسخ بدهند: اگر یهودیان اسرائیل، بنی اسرائیل نیستند پس بنی اسرائیل در عصر حاضر چه کسانی اند؟ آیا خداوند نسلشان را منقرض ساخته؟ یا زمین دهان باز کرده و به غضب الهی در زمین فرو رفته اند؟ قرآن تمام اقوامی که خداوند نسلشان را منقرض ساخته، نام برده و شرح داده است. مثل قوم ثمود، عاد، مدین و ... (جدول صفحه ۸۳) به جرأت می توان گفت یک سوم قرآن فقط از ماجراهای بنی اسرائیل حرف می زند. حال اگر خداوند این قوم را نیز مانند عاد و ثمود نابود کرده بود حتما آن را نیز مثل عاد و ثمود می گفت و اشاره می کرد.

نه تنها حرفی از نابودی بنی اسرائیل در قرآن نیست بلکه با وجود بدگوییهایی که در برخی مسائل رفتاری از آنها کرده، بنی اسرائیل را قومی برگزیده خوانده است که خداوند آنها را بر تمام جهانیان برتری بخشیده و ایشان را وارثان حکومت در زمین و پیشوایان جهان قرار داده است. بنابراین چون حرفی از نابودی بنی اسرائیل در تاریخ و قرآن نیست نتیجه می گیریم یهودیان امروز، نسل همان بنی اسرائیلی است که قرآن ذکر می کند وگرنه جز خود یهودیان اسرائیل، کدام ملت دیگر می تواند بنی اسرائیل باشند؟ تنها گزینه برای آن، خود یهودیان اسرائیلی است.

سرزمین پُر برکت

از دیگر مباحثی که به عنوان پیش نیاز برای ورود به بحث از نیل تا فرات باید بدانیم موضوع سرزمین پر برکت در قرآن می باشد. قرآن هرگاه در مورد قوم بنی اسرائیل سخن می گوید از سرزمینی پر برکت (الارض التي بارکنا فیها) یاد می می کند که این قوم بعد خروج از مصر در آنجا ساکن شدند و همان ارض موعود و سرزمین مقدسی است که خداوند بنی اسرائیل را به آن بشارت داده بود. اینک می خواهیم بدانیم این سرزمین پُر برکت که قرآن بارها در سوره های مختلف به آن اشاره کرده است کجاست و چرا آن را پُر برکت می داند؟

سرزمین پر برکت در قرآن، **فلسطین** می باشد. نام فلسطین در قرآن نیامده ولی دلایل و نشانه هایی در آیات دیگر وجود دارد که ثابت می کند منظور قرآن از سرزمین پر برکت کشور فلسطین می باشد.

فلسطین سرزمینی است که بارها در قرآن با عنوان سرزمین پر برکت یاد شده و یکی از دلایل اینکه قرآن این سرزمین را پر برکت می داند شرایط بسیار خوب جغرافیایی و اقلیمی آن است. فلسطین آب و هوایی مدیترانه ای دارد. دارای بارندگی های بسیار و تنوع گیاهی فراوان. آب و هوای مدیترانه ای بهترین نوع آب و هوا در جهان شناخته می شود. دلیل این نامگذاری



وجود دریایی است به نام مدیترانه که حدود بیست کشور در سواحل و جزایرش قرار دارند و همگی از این دریا که زیباترین دریای جهان لقب گرفته تغذیه می شوند.

این آب و هوا ویژگیهای منحصر به فردی دارد که در هیچ نوع آب و هوایی یافت نمی شود. بارندگیهای بسیار، زمستانهای معتدل، تابستانهای گرم و پر باران، پوشش گیاهی متنوع و ... برخی میوه ها و محصولات گیاهی مخصوص این نوع آب و هوا است برخی دیگر نیز وجود دارند که در این نوع آب و هوا بهتر از جاهای دیگر رشد می کنند. از جمله انجیر، انواع مرکبات و بخصوص زیتون. درخت زیتون معروف ترین و فراوان ترین میوه ای است که در آب و هوای مدیترانه ای رشد می کند. زیتون میوه ای است گرانبه و دارای روغنی مخصوص. کشورهای ترکیه، یونان، فلسطین، لبنان، تونس و اسپانیا دارای بیشترین باغات زیتون در جهان می باشند. باغات پهناور زیتون در این منطقه ی آب و هوایی جلب توجه می کند و نقش زیتون در اقتصاد کشاورزی این منطقه آن قدر زیاد است که با نام این کشورها گره خورده و به نوعی نماد برای برخی از این کشورها تبدیل شده است.^۶ کشورهایی که دارای این نوع آب و هوا هستند زیبایی و جاذبه های بسیاری در طبیعتشان دارند که جهانگردان زیادی به سویشان جلب می کند فلسطین نیز یکی از همین کشورهاست که در خاورمیانه به سرزمین انجیر و زیتون معروف شده است.

وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ ﴿١﴾ وَطُورِ سَيْنِينَ ﴿٢﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾

قسم به انجیر و زیتون (فلسطین) و قسم به طور سینا و قسم به این شهر آرامش و امنیت (بیت المقدس).

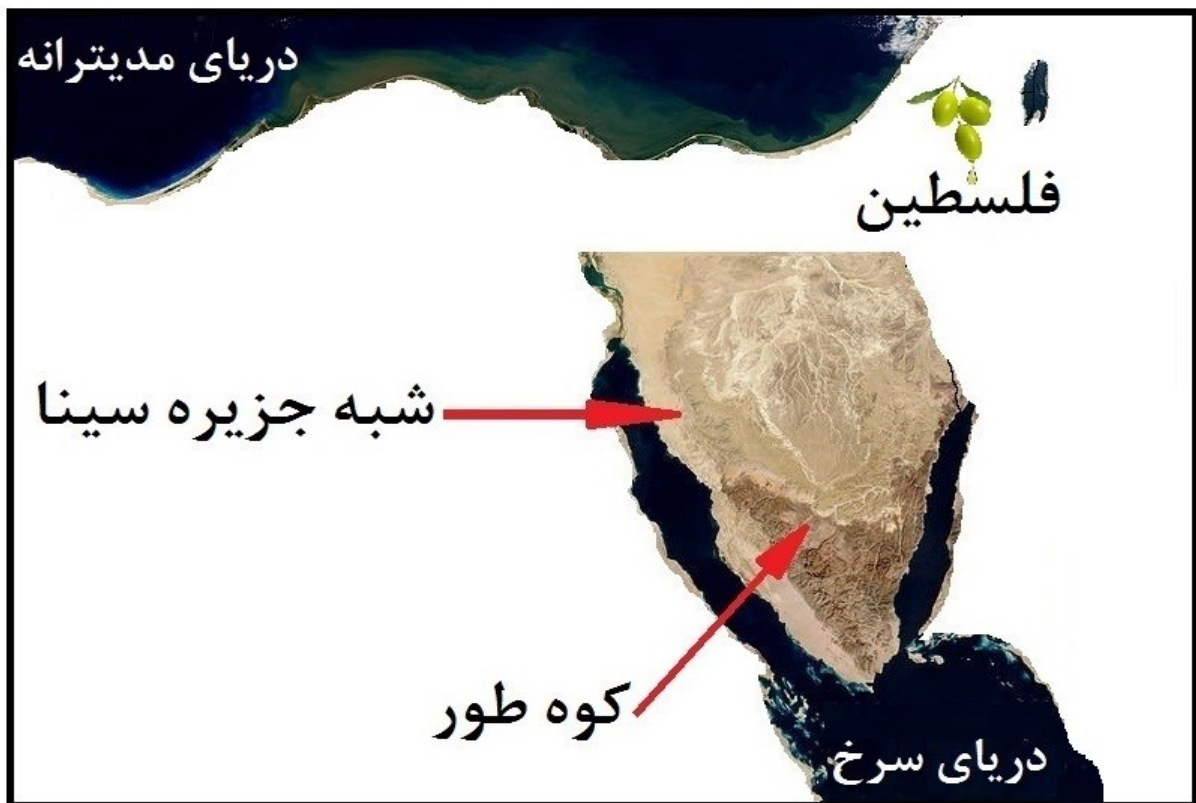
طور نام کوهی است در شبه جزیره ی سینا در مرز فلسطین که امروز جزو خاک مصر محسوب می شود. این کوه، مقدس ترین کوه در باور یهودیان است زیرا حضرت موسی در دامنه ی این کوه به پیامبری رسیده و ماجرای چهل شب میقات وی با خداوند نیز در این کوه اتفاق افتاده است. نام این کوه و شبه جزیره ی سینا بارها در قرآن ذکر شده و قرآن نیز مانند تورات این

^۶ برگ زیتون نماد بازیهای جهانی المپیک در یونان بود.

منطقه را مقدس و مبارک خوانده است.

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا
لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ
الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾

پس زمانی که موسی عهد خدمت به انجام رساند و با خانواده اش به راه افتاد آتشی در دامنه کوه طور دید. خانواده اش را گفت شما اینجا بایستید من آتشی می بینم می روم شاید خبری بگیرم یا شعله ای بیاورم که شما گرم شوید. پس وقتی به آتش نزدیک شد ندایی از درون یک درخت در آن وادی ایمن و مبارک شنید که می گفت ای موسی به درستی که من خداوند یکتا پروردگار عالمیانم. (قصص، ۲۹ - ۳۰)



منطقه سینا قبلاً جزوی از خاک فلسطین بود این شبه جزیره مثلی شکل، یک بیابان بی آب و علف است ولی در افسانه ها گفته می شود درختی که حضرت موسی از میان آن

ندای خداوند را شنید درخت زیتون بود.

و شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْكَالِينِ.

و درختی که در طور سینا رشد می کند روغن بار می آورد و خوراکی است برای خورندگان (مومنون، ۲۰)

آیات زیر عنوان سرزمین پربرکت را در مورد فلسطین تأیید می کنند.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

منزه است خدایی که شبانه بنده اش را از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصی (بیت المقدس) بُرد. مسجدی که اطرافش را سرزمینی پر برکت ساختیم (فلسطین) تا نشان دهیم به او آیاتمان را. همانا خداوند شنوا و بینا است. (اسری، ۱)



مسجد الحرام در مکه است و مسجدالاقصی در بیت المقدس واقع در کشور فلسطین. همانگونه که در آیه می بینید قرآن می گوید اطراف مسجدالاقصی را سرزمینی پر برکت ساختیم. بنابراین سرزمین پر برکت می شود کشور فلسطین.

چنانچه در نقشه ی صفحه ی قبل می بینید عربستان یک بیابان بی آب و علف است و طبیعت زیبای فلسطین که سرشار از زیبایی کوه و جنگل و دریاست هرگز قابل مقایسه با آن نیست. به همین خاطر عربستانی هایی که در سفرهای تجاری، گذارشان به این منطقه می افتاد حس می کردند انگار وارد دنیای دیگری شده اند زیرا مردم حجاز جز بیابان بی آب و علف، خار، شتر و شنهای سوزان چیزی ندیده بودند. به همین علت نیز هرگاه در قرآن، سخن از فلسطین به میان می آید با عنوان سرزمین پر برکت برای اهل حجاز معرفی می شود.

وَلَسَلِيْمَانَ الرِّيْحِ غَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ.

و سلیمان را بادی تند سیر بود که به فرمان او سیر می کرد در سرزمینی که آن را پُر برکت ساختیم. همانا ما بر همه ی امور عالم آگاهیم. (انبیاء، ۸۱)

این آیه نیز ثابت می کند منظور از سرزمین پر برکت در قرآن فلسطین می باشد زیرا سلیمان در فلسطین حکومت می کرد و پایتخت حکومتش نیز شهر اورشلیم یا همان بیت المقدس بود. حتی سلیمان معبدی بزرگ در این شهر ساخته بود که امروز بقایای آن در بیت المقدس موجود است و به معبد سلیمان معروف می باشد.

با توجه به این دو آیه و توضیحاتی که اشاره شد شکی نمی ماند منظور از سرزمین پر برکت (ارض التی بارکنا فیها) در قرآن کشور فلسطین می باشد.



مالکیت اسرائیل بر فلسطین در قرآن

چنانچه در صفحات پیش گفته شد یهودیان که همان بنی اسرائیل زمان ما می باشند مدعی هستند خداوند مطابق پیمانی که با جدشان ابراهیم بسته بود، سرزمینهای میان دو رود نیل و فرات را میراث ایشان کرده و به این قوم بخشیده است. روی همین حساب دولت اسرائیل امروز مدعی است حکومت سرزمینهای میان دو رود نیل و فرات باید به ما یهودیان واگذار شود تا اسرائیل بزرگ در این محدوده تشکیل گردد. برخی مسلمین نظیر کشورهای ایران، لبنان، فلسطین، مصر و سوریه این ادعا را نمی پذیرند و می گویند اسرائیل هیچ حقی در این سرزمینها ندارد و باید فلسطین را نیز تخلیه کند. به همین دلیل بیش از پنجاه سال است که در فلسطین شاهد جنگی هستیم که شعله های آن هر روز بیشتر می شود.

از نگاه واقعیت و حقوق انسانی کاری به این نداریم که ادعای اسرائیل درست است یا نه. و آیا حق با اسرائیل است یا با مسلمین؟ قضاوت این موضوع را به سازمان ملل و وجدان انسانی خودتان می سپاریم. لکن می خواهیم از منظر قرآن این موضوع را بررسی کنیم تا ببینیم نظر قرآن در این مسأله چیست و کاری نیز به این موضوع نداریم که قرآن کتاب خداست یا نه.

بیشتر مسلمین چون از قرآن خودشان اطلاع درستی ندارند و فقط مطابق شنیده های خودشان از تلوزیون و ... قضاوت می کنند چنین می پندارند که قرآن مخالف سرسخت قوم بنی اسرائیل است و این ادعای «از نیل تا فرات» که به خاطر آن در فلسطین و لبنان می جنگند ادعایی است کاملا دروغ و خداوند سرزمینهای میان دو رود نیل و فرات را هرگز میراث ایشان نکرده و به این قوم نبخشیده است. یهودیان می گویند ما دروغ نمی گوییم و کتاب مقدسمان تورات که شما نیز معتقدید کتاب موسی است و از طرف خداوند نازل شده این را می گوید. مسلمین نیز در پاسخ می گویند تورات شما تحریف شده و این ادعا را خودتان داخل تورات نوشته اید زیرا خداوند عادل است و هرگز چنین حرفی نمی زند.

خدمت مسلمینی که چنین می اندیشند و از قرآن خودشان اطلاعات کاملی ندارند باید عرض

کنیم متأسفانه و با کمال تعجب، ادعای اسرائیلیها درست است و توراتشان نیز تحریف نشده زیرا عین همین گفته ایشان در قرآن شما نیز آمده است. خدای قرآن، ضمن صحه گذاشتن بر مالکیت اسرائیل بر سرزمین پُر برکت، سرزمینهای میان دو رود نیل و فرات را نیز میراث ایشان خوانده و به این قوم بخشیده است. در صفحات ۳۱ تا ۳۶ نیز مطابق آیات قرآن ثابت کردیم منظور قرآن از سرزمین پر برکت، **فلسطین** می باشد.

وَأُورَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ.

و قومی را که مستضعف بودند وارث مشرقها و مغربهای سرزمین پُر برکت کردیم و نیکو وعده خدای تو بر بنی اسرائیل به خاطر پاداش صبرشان تحقق یافت و نابود کردیم کاخهای فرعون و هرچه را که آن قوم ظالم می ساختند. (سوره اعراف، ۱۳۷)

آیه ۱۳۷ سوره اعراف واضحترین آیه در مورد مالکیت قوم بنی اسرائیل بر فلسطین است که کوچکترین شکی برای ما باقی نمی گذارد. مورد دیگری که می توان به آن استناد کرد آیات ۲۰ و ۲۱ سوره مائده می باشد:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾

و یاد کن از موسی زمانی که به قومش گفت ای قوم من یاد کنید نعمت خداوند را که برای شما پیامبرانی قرار داد و پادشاهانی از شما انتخاب کرد و چیزهایی به شما داد که به هیچ یک از عالمیان نداده است. ای قوم در این سرزمین مقدس که خداوند آن را برای شما نوشته است داخل شوید و هرگز به گذشته خویش باز نگردید که زیانکار خواهید شد. (مائده، ۲۰-۲۱)

به طور مسلّم منظور از سرزمین مقدس در این آیات، فلسطین می باشد که مقدس ترین سرزمین نزد یهودیان بنی اسرائیل و حتی دیگر ادیان ابراهیمی است. این آیات مربوط به لحظه ای است که قوم بنی اسرائیل پس از نجات از ظلم فرعون و تحمل مرارت‌های بسیار وارد فلسطین شدند. قرآن در این آیات از زبان موسی خطاب به بنی اسرائیل می گوید: خداوند را به خاطر این نعمت بزرگ سپاس بگویید و در این سرزمین مقدس که خداوند آن را برای شما نوشته است داخل شوید. عبارت کتب الله لکم در آیه ۲۱ به مفهوم نوشتن است. گویی قرآن می خواهد بگوید خداوند سند سرزمین مقدس فلسطین را به نام بنی اسرائیل نوشته و قبالة آن را به ایشان ارزانی داشته است.

نیل تا فرات، دروغ یا واقعیت؟

در مباحث پیشین خواندید که یهودیان مدعی هستند سرزمینهای میان دو رود نیل تا فرات متعلق به ایشان است و خداوند در تورات آنها را میراث بنی اسرائیل ساخته است:

سفر پیدایش ۱۵:

آن روز خداوند با ابراهیم عهد بست و فرمود: من این سرزمین را از مرز مصر تا رود فرات به نسل تو می بخشم.

سفر تثنیه ۱۱:

هر جا که قدم بگذارید به شما تعلق خواهد داشت. مرزهایتان از بیابان نقب در جنوب تا لبنان در شمال و از رود فرات در مشرق تا دریای مدیترانه در مغرب خواهد بود.

سفر یوشع ۱:

حدود سرزمین شما از بیابان نقب در جنوب تا کوههای لبنان در شمال و از دریای مدیترانه در مغرب تا رود فرات و سرزمین حیتی ها در شرق خواهد بود.

مسلمین معتقدند یهودیان خودشان این حرفها را داخل تورات نوشته اند و این ادعا، ادعایی است پوچ و باطل فلذا اسرائیل هیچ حقی در این سرزمینها ندارد. حال ببینیم حرفهای مسلمین درست است یا ادعای یهودیان؟

در مبحث پیشین یعنی آیه ۱۳۷ سوره اعراف خواندیدم که خدای قرآن، سرزمین پر برکت یا همان فلسطین را به قوم یهود (بنی اسرائیل) بخشیده ولی اگر در همان آیه، خوب دقت کنید این مالکیت تنها محدود به خود فلسطین نیست زیرا مشرقها و مغربهای آن نیز جزو این مالکیت است و میراث بنی اسرائیل خوانده شده است:

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ.

و قومی را که مستضعف بودند وارث **مشرقها و مغربهای سرزمین پُر برکت** کردیم و نیکو وعدهٔ خدای تو بر بنی اسرائیل به خاطر پاداش صبرشان تحقق یافت و نابود کردیم کاخهای فرعون و هرچه را که آن قوم ظالم می ساختند. (سورهٔ اعراف، ۱۳۷)

مشرقها و مغربهای سرزمین پُر برکت



چنانچه در نقشه می بینید:

مغرب فلسطین می شود کشور مصر و ساحل دریای مدیترانه.

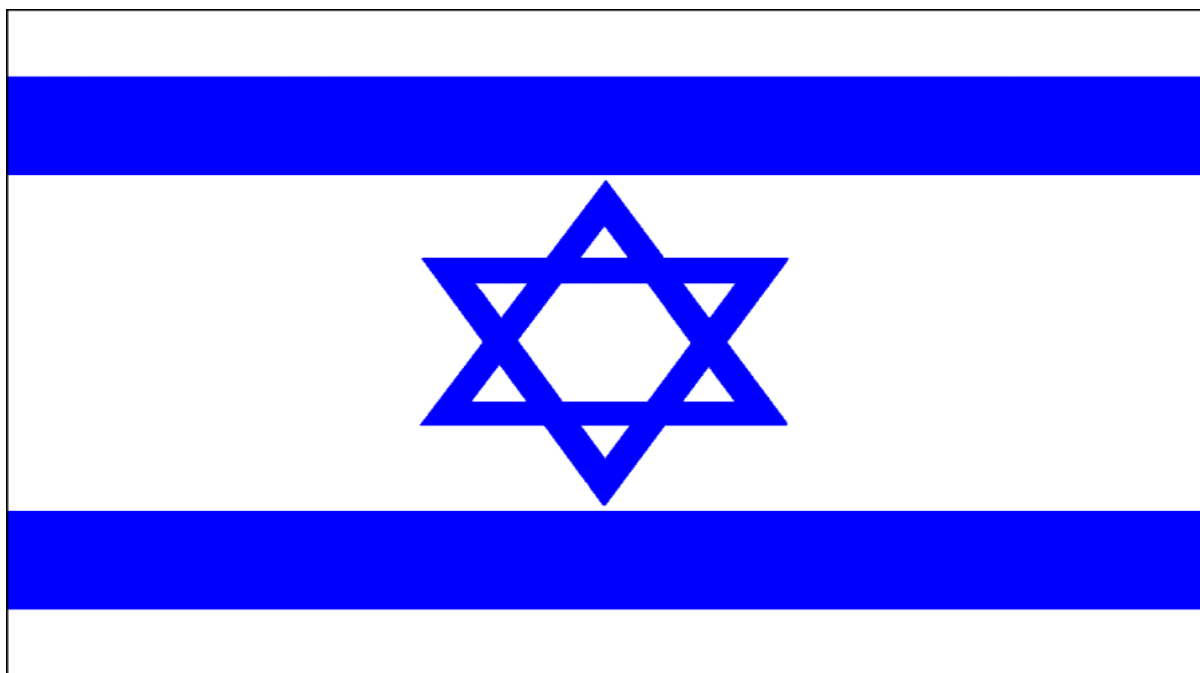
مشرق فلسطین نیز می شود شامات قدیم که همان سوریه، لبنان و اردن امروزی است.



کشورهای فلسطین، اردن، لبنان، جنوب سوریه، شمال عربستان، غرب عراق و شمالشرقی مصر همگی میان دو رود نیل و فرات واقعند. حال اگر یک مقایسه انجام دهیم خواهیم دید سرزمین «از نیل تا فرات» که در تورات، به یهودیان داده شده (اسرائیل بزرگ)، همان «مشرقها و مغربهای فلسطین» است که قرآن، آن را میراث بنی اسرائیل نامیده است. پس نتیجه می گیریم اسرائیلیها دروغ نمی گویند و این مسلمین هستند که اشتباه فکر می کنند.



برخی ملت‌های مسلمان پرچم اسرائیل را می‌سوزانند زیرا آن را پرچمی شیطنانی می‌پندارند در حالیکه مفهوم پرچم اسرائیل دقیقاً مطابق با آیه ۱۳۷ سوره اعراف در قرآن خودشان می‌باشد. چنانچه می‌بینید این پرچم از دو نوار آبی رنگ تشکیل شده و ستاره در وسط آن قرار دارد. نوار آبی رنگ بالا یعنی رود نیل و نوار آبی رنگ پایین یعنی رود فرات. ستاره وسط این پرچم نیز ستاره حضرت داوود^۷ است که نماد حکومت قوم اسرائیل در زمان پادشاهی داوود و سلیمان بود. پس مفهوم این پرچم یعنی تعلق داشتن حکومت به اسرائیل در سرزمین‌های ما بین دو رود نیل و فرات. مسلمینی که این پرچم را می‌سوزانند از آیه ۱۳۷ سوره اعراف در قرآن خودشان بی‌خبرند و سوزاندن این پرچم یعنی مخالفت با قرآن خودشان و سوزاندن آیه ۱۳۷ سوره اعراف.



^۷ داوود نبی این ستاره ی شش گوشه را به نشانه ی تحت حمایت بودن از سوی خداوند، در جنگ‌ها روی سپرش نقش می‌کرد و مفهومی این بود که خداوند از هر شش جهت (شمال، جنوب، شرق، غرب، بالا و پایین) بر کلهکشانها و زمین احاطه دارد و از تمام این جهات او و قومش را محافظت می‌کند. به همین دلیل یهودیان به این ستاره سپر داوود (Magen David) نیز می‌گویند. حضرت داوود اورشلیم (بیت المقدس) را تصرف کرد و این شهر را پایتخت حکومت بنی اسرائیل قرار داد. برای همین می‌توان گفت علامت ستاره در وسط پرچم اسرائیل به مفهوم شهر بیت المقدس نیز می‌باشد که پایتخت اسرائیل بزرگ در سرزمین‌های از نیل تا فرات بود.

میراث ابدی بنی اسرائیل

همانطور که اشاره کردیم قرآن فلسطین را میراث یهودیان خوانده است. ولی مسلمین معتقدند این قضیه مربوط به آن دسته از قوم بنی اسرائیل است که زمان موسی زندگی می کردند و امروز دیگر زمان آن گذشته است. به عبارت دیگر ایشان می گویند فقط آبا و اجداد اسرائیلیهای امروز در فلسطین حق مالکیت داشتند و دولت اسرائیل امروز که نسل فرزندان ایشان محسوب می شود هیچ گونه حقی در فلسطین ندارند.

میراث چیزی است که به ارث می رسد و قانونی است جهانی که در سیستمهای حقوقی تمام ادیان و جوامع خودنمایی می کند. مطابق قانون ارث هر چیزی که از پدر برای فرزندان میراث بماند همانقدر که پدر مالک آن بود فرزندان وی نیز مالک آن حساب می شوند.^۸ این قانون در دین اسلام نیز وجود دارد و شمولیتش از دیگر ادیان بیشتر است به گونه ای که مطابق احکام و قوانین اسلام، میراث باقیمانده از پدر، علاوه بر خود فرزند، تمامی نسلهای باقی مانده از وی را نیز در بر می گیرد و هیچگاه این مالکیت از ایشان سلب نمی شود حتی اگر هزارمین نسل وی باشد. به سه نمونه از این احکام توجه کنید:

۱- قانون خمس

در قرآن آمده است خمس مال خدا و شخص رسول و نزدیکان اوست. پس مسلمین باید یک پنجم غنایم و سود اموالشان را به پیامبر بدهند. (انفال، ۴۱) روی همین حساب مسلمین خمس را به پیامبرشان می دادند. محمد که از دنیا رفت این خمس به فرزندان وی یعنی امامان دوازده گانه منتقل شد. و اکنون پس از ۱۴۰۰ سال که نه پیامبری وجود دارد و نه امامان دوازده گانه، این خمس به دستور علمای اسلام به نسل آل محمد پرداخت می شود که

^۸ مراجعه شود به کتابهای:

وصیت - ارث، نوشته جعفری لنگرودی چاپ ۱۳۶۳.

حقوق مدنی، نوشته سید حسن امامی چاپ ۱۳۴۰. اموال و مالکیت، نوشته ناصر کاتوزیان چاپ ۱۳۷۴. ارث، نوشته مهدی مهدی چاپ ۱۳۹۴

سادات نام دارند. نام دیگر خمس، سهم امام یا سهم سادات است زیرا این خمس فقط به نسل محمد اختصاص دارد و دادن آن به غیر سادات یعنی کسی که سید و از نسل پیامبر نیست حرام شمرده می شود (حرّ عاملی، ۱۴۰۵).

۲- قانون زکات

زکات نیز دارای همین ویژگی است. مطابق احکام اسلام گرفتن زکات برای پیامبر و اهل بیتش حرام بود. اکنون نیز در عصر حاضر همین زکات برای سادات نسل پیامبر حرام شمرده می شود. (حرّ عاملی، ۱۴۰۵)

۳- قانون محرمیت

مطابق این قانون کسی که با دختری ازدواج می کند مادر آن دختر نیز برای وی محرم حساب می شود همین طور مادر مادرش و حتی مادر مادر مادرش تا هر چند نسل که باشد. برای مثال به اعتقاد مسلمین، اگر پسری که از سادات نیست با دختری از سادات ازدواج کند فاطمه دختر پیامبر که مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است با وی محرم می شود.

با توجه به این سه مثال که ذکر شد در می یابیم حتی خود اسلام نیز معتقد است زیاد شدن فاصله ی زمانی میان والدین و نسلی که در زمانهای بسیار دور از ایشان به وجود آمده دلیل بر سلب مالکیت در چیزی نمی شود که برای نسلشان به عنوان میراث باقی مانده است. همانگونه که سادات قرن بیست و یکم قانون گرفتن خمس را از پدرشان (پیامبر) در ۱۴۰۰ سال پیش به ارث برده اند و هیچ کس نمی تواند این میراث را از ایشان بگیرد، یهودیان قرن بیست و یکم نیز سرزمینهای میان نیل و فرات را از پدرانشان در عصر موسی به ارث برده اند و ما نیز نمی توانیم این حق را که میراث پدری آنهاست از ایشان سلب کنیم. میراثی که در میراث بودن آن شکی نیست زیرا قرآن مسلمین، خودش آن را تایید کرده است.

در عصر سلیمان تمامی سرزمینهای میان نیل و فرات در دست یهودیان بود. (کتاب اول پادشاهان. ۴) پس از سلیمان یهودیان، تحت ستم اقوام دیگر قرار گرفتند و قرنهای بسیار در مناطق مختلف جهان آواره و در به در بودند. (جان بایرناس، ۱۳۸۳) ولی پس از جنگ جهانی

دوم صاحب تشکیلاتی سازمانی شدند و تصمیم گرفتند دوباره به سرزمین اجدادیشان (فلسطین) که خداوند آن را به عنوان سرزمین موعود میراث آنها ساخته بود برگردند و به سالهای آوارگی بنی اسرائیل پایان دهند. (هرتزل، ۱۸۹۷) پس از این تصمیم، یهودیان به فلسطین سرازیر شدند و امروز با سندی که در دست دارند (تورات و قرآن) خودشان را مالکان قانونی فلسطین و سرزمینهای میان نیل تا فرات می دانند.

سند یهودیان برای مالکیت این سرزمینهای ارث رسیده به ایشان، تورات و قرآن خود مسلمین است. گرچه یهودیان صدها سال پیش تحت فشار جنگهای صلیبی از فلسطین مهاجرت کرده و به جاهای دیگر رفته بودند ولی این موضوع هرگز مالکیت ایشان بر سرزمین فلسطین را سلب نمی کند. افرادی که در گذشته ای دور ملک قانونی خود را به دلایلی ترک کرده اند وارثانشان می توانند با ارائه ی سند معتبر، دوباره مالک قانونی آن ملک شوند.^۹ بسیار شنیده ایم افرادی سالها پیش از جایی به جای دیگر مهاجرت کرده اند ولی بعدها وارثانشان آمده اند و با ارائه ی سندی معتبر، مالک قانونی آن ملک شده اند.

بهترین و معروف ترین مثال برای این موضوع، ماجرای شط العرب و مشاجره دکترو ولایتی و طارق عزیز، نخست وزیر عراق در سازمان ملل بر سر حاکمیت این رودخانه است. طارق عزیز ادعا داشت شط العرب از آغاز مال عراق بوده و شاهان ایران آن را به زور تصاحب کرده اند بنابراین حاکمیت آن به طور کامل باید به عراق واگذار شود. ولی دکترو ولایتی نخست وزیر وقت ایران، حرف وی را قبول نداشت و مدعی بود که شط العرب در آغاز مال ایران بوده و نامش نیز اروند رود بوده است نه شط العرب. شط العرب نامی است جعلی که بعدها خود عراقی ها آن را روی اروند رود گذاشته اند.

این دعوا بین دو نخست وزیر ادامه داشت تا اینکه دبیر کل سازمان ملل به دکترو ولایتی گفت: آیا شما سندی هم برای این حرفتان دارید؟ دکترو ولایتی پاسخ داد بله. سند من کتابی است با

^۹ مراجعه شود به کتابهای:

وصیت - ارث، نوشته جعفری لنگرودی چاپ ۱۳۶۳.

حقوق مدنی، نوشته سید حسن امامی چاپ ۱۳۴۰. اموال و مالکیت، نوشته ناصر کاتوزیان چاپ ۱۳۷۴. ارث، نوشته مهدی مهدی شهیدی چاپ ۱۳۹۴

قدمت هزار سال در همین کتابخانه سازمان ملل به اسم شاهنامه فردوسی. در شاهنامه به اسم
اروند رود و ایرانی بودن آن اشاره شده است:

خروش آمد از راه ارون درود به موبد چنین گفت هست این درود

به ارون درود اندر آورد روی چنان چون بود مرد دیهیم جوی

و همین ابیات سندی شدند برای ایرانی بودن ارون درود نزد سازمان ملل و موجب گردید
تا حاکمیت این رودخانه به عراق واگذار نشود و به عنوان مرز ایران و عراق از سوی سازمان
ملل به رسمیت شناخته شود. پس اگر امروز نیز می بینیم یهودیان پس از سالها با سندی
که در دست دارند بازگشته اند و خود را مالکان قانونی سرزمین فلسطین می دانند جای
تعجبی ندارد و چه سندی محکم تر از تورات و قرآن که مسلمین هر دو را کتاب آسمانی
می دانند و ابدی بودن این میراث نیز در تورات آمده است:

ای ابراهیم:

من عهد خود را تا ابد با تو و بعد از تو با فرزندان نسل اندر نسل برقرار می کنم.
من خدای تو هستم و خدای فرزندان نیز خواهم بود و تمامی سرزمین کنعان را که
اکنون در آن غریب هستی تا ابد به تو و نسل تو خواهم بخشید. (سفر پیدایش، ۱۸)

معجزه دانستن قرآن = جهانی شدن اسرائیل

بیشتر مسلمین قرآن را معجزه می دانند و معتقدند قرآن معجزه های علمی بسیاری در خود دارد و ۱۴۰۰ سال پیش، از حقایقی علمی صحبت کرده است که اکنون دانشمندان با پیشرفت تکنولوژی و کشفیات جدید به آنها رسیده اند. معروف ترین این معجزات، ماجرای کرویت زمین است که آن را از عبارت **مشرقها و مغربها** در سوره معارج برداشت می کنند:

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ.

قسم یاد می کنم به خداوند مشرقها و مغربها که ما قادر هستیم (معارج، ۴۰)

یکی از نظریه پردازان این موضوع، شخصی به نام مهندس محمد علی سادات می باشد که با اشاره به آیه «فلا اقسام برّ المشارق والمغرب» در صفحه ۳۴ کتاب خود، بحث از کرویت زمین می کند. استدلال وی چنین است که لازمه کثرت مشرق و مغرب، گروی بودن زمین است. زیرا اگر زمین گروی نباشد فقط دارای یک مشرق و یک مغرب می شود. پس چون قرآن گفته است خدای مشرقها و مغربها، منظور او گروی بودن زمین می باشد. این یک معجزه علمی است که قرآن ۱۴۰۰ سال پیش، از آن با خبر بوده درحالی که بشر فقط صد و چند سالی است آن را کشف کرده است.

این مطلب اشکالات و تناقضات بسیاری دارد که نشان می دهد به هیچ وجه اینگونه نیست و منظور قرآن از عبارت **مشرقها و مغربها**، هرگز کرویت زمین نمی باشد. در این بخش کاری به درست یا غلط بودن این موضوع نداریم و عزیزان اگر بخواهند می توانند دلایلی که حرف مسلمین را رد می کند در کتاب «افسانه معجزات قرآن» صفحات ۳۶ تا ۴۴ بطور مفصل مطالعه کنند کتاب حاضر هرگز نمی خواهد معجزه بودن یا نبودن این مطلب را اثبات کند بلکه آنچه می خواهیم آن را به بحث بگذاریم این نکته است که اگر از دید خود مسلمین به این موضوع نگاه کنیم وضعیتی پیش می آید که مشکل مسلمین را در باب اسرائیل بسیار

بیشتر و پیچیده تر خواهد کرد.

اگر به آیه ۱۳۷ اعراف دقت کنید قرآن در این آیه نیز عبارت مشارق و مغارب را در مورد میراث بنی اسرائیل به صورت جمع به کار برده است:

وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ.

اگر بخواهیم طبق تفسیر مسلمین و مهندس سادات به موضوع نگاه کنیم مشرقها و مغربها می شود کلّ سطح دایره مانند زمین، به عبارت دیگر مشرقها و مغربها یعنی تمام جاهایی که خورشید در آنها طلوع و غروب می کند. یعنی کلّ زمین. با این تفسیر کل کره زمین می شود مال اسرائیل. زیرا در آیه ۱۳۷ اعراف نیز درست مانند ۴۰ معارج، مشرق و مغرب فلسطین که میراث بنی اسرائیل ذکر شده به صورت جمع به کار رفته است و چون مسلمین ادعا می کنند لازمه معنی داشتن مشرقها و مغربها، گروهی بودن زمین است کل کره زمین می شود میراث بنی اسرائیل.

امثال مهندس سادات هرگز به عواقب اینگونه معجزه سازیها نمی اندیشند و می پندارند این حرفها باعث بالا رفتن اعتبار قرآنشان می شود. کافی است یکی از بزرگان اسرائیل از وجود آیه ۱۳۷ اعراف و تفسیری که مسلمین از مشارق و مغارب می کنند خبردار شود آن وقت است که خواهند گفت ما اسرائیلیها به داشتن کشوری از نیل تا فرات قانعیم زیرا خداوند در تورات فقط این سرزمینها را میراث ما کرده است و اگر بیشتر از این بخواهیم از فرمان خدایمان تخطی کرده ایم ولی خود شما با این تفسیرهایی که از قرآنتان دارید می گوید نه تنها از نیل تا فرات بلکه تمام جهان مال اسرائیل است. قرآن شما می گوید خداوند، مشارق و مغارب فلسطین را میراث بنی اسرائیل کرده. خود شما هم که می گوید مشارق و مغارب فقط در صورتی معنا دارند که زمین گروهی باشد بنابراین ما باید تمام کره زمین را تصرف کنیم تا مشارق و مغاربی که آیه ۱۳۷ اعراف می گوید میراث بنی اسرائیل است معنا داشته باشد.

مطابق تفسیر مسلمین:

مشارق و مغارب = کروی بودن

کروی بودن = تمام سطح کره زمین

نتیجه می‌گیریم مسلمین درباره معجزه بودن آیه ۴۰ در سوره معارج دو راه بیشتر ندارند. یا باید معجزه بودن آن را انکار کنند و بگویند منظور قرآن از مشارق و مغارب کروی بودن زمین نیست. یا اینکه دیگر منتظر مهدی موعودشان نباشند که بیاید وارث تمام زمین شود و حکومتی جهانی تشکیل دهد زیرا مطابق تفسیر خودشان از تعبیر مشارق و مغارب، بنی اسرائیل که همان حکومت اسرائیل امروزی است وارث مشرقها و مغربها یعنی تمام کره زمین است و بنا به وعده قرآن در آیه ۱۳۷ اعراف، تمام سطح کره زمین را تصرف خواهد کرد و چون این یک وعده الهی است کسی نمی‌تواند آنها را محکوم کند!!!

امام زمان؟ یا حکومت اسرائیل؟

در تورات و زبور آمده است مستضعفین بنی اسرائیل وارثان حکومت و پیشوایان آخرالزمان خواهند شد و همین مستضعفین تحت ستم، یک روز در جهان به حکومت و سروری خواهند رسید. جالب توجه اینجاست که قرآن نیز در آیه پنجم از سوره قصص آن را تأیید می کند و می گوید خداوند اراده کرده است قوم مستضعف بنی اسرائیل را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهد!!!!!!!

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.

واراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مستضعف بودند منت بگذاریم و آنها را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهیم. (قصص، ۵)

این آیه نیز جزو آیاتی است که از بنی اسرائیل با عنوان قوم مستضعف یاد می کند و تصریح می نماید خداوند اراده کرده بنی اسرائیل را پیشوایان جهان و وارثان حکومت در زمین قرار دهد. شاید برخی از مسلمین بگویند این آیه هرگز مربوط به قوم اسرائیل نمی شود. چنانچه نیز همین را می گویند و معتقدند منظور از این آیه حکومت امام دوازدهم ایشان یعنی مهدی است که خداوند در این آیه بشارت ظهور وی را می دهد و اوست که پیشوای جهان و وارث خداوند روی زمین خواهد شد. اگر به سیاق آیات قبل و بعد این آیه خوب دقت کنید در خواهید یافت که این آیه هیچ ربطی به امام دوازدهم شیعیان ندارد و منظور از آن واقعا قوم بنی اسرائیل می باشد.

طسم ﴿١﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾ نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَتُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا

مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿٨﴾ وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قَرَّةٌ عَلَيْ لِي وَلَكِ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ و ...

طسم (۱) اینها آیات کتابی روشن‌گرند. (۲) حکایت می‌کنیم داستان موسی و فرعون را برای تو و آنانکه اهل ایمانند (۳) همانا فرعون در زمین طغیان می‌نمود و میان اهلش تفرقه می‌انداخت. طایفه ای بود که بر آنها به سختی ظلم می‌کرد پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را به کنیزی می‌گرفت. به درستی که او از مفسدین بود (۴) و اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مستضعف بودند منت بگذاریم و آنها را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهیم (۵) و قدرت بدهیم ایشان را در زمین و نشان بدهیم فرعون و هامان و لشکریانشان را حقیقتی که از آن هراسان بودند (۶) و الهام کردیم بر مادر موسی که او را شیر بده پس زمانی که ترس از کشته شدنش یافتی او را در آب بیفکن و هرگز مترس و غمگین مباش ما وی را دوباره به سویت باز می‌گردانیم و او را از پیامبران قرار می‌دهیم. (۷) پس گرفتند کودک را نزدیکان فرعون تا به خواست خداوند مایه ی دشمنی و اندوه ایشان گردد همانا فرعون و هامان و لشکریانشان خطا کار بودند (۸) زن فرعون گفت این کودک روشنی چشم من و توست او را نکش شاید برایمان سودمند باشد یا او را فرزند خویش قرار می‌دهیم. و آنها حقیقت را نمی‌دانستند (۹) و

سوره قصص از اول تا آخر داستان موسی و فرعون و قوم بنی اسرائیل می‌باشد. همانگونه که در آیات آغازین این سوره نیز می‌خوانید تا آیه چهارم صحبت از مظلومیت قوم موسی و ظلم و ستمی است که فرعون در حق ایشان می‌کرد. در آیه ی پنجم می‌گوید اراده کرده ایم این مستضعفین را نجات بدهیم و آنها را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهیم. بلافاصله بعد از گفتن این حرف در اول آیه ششم می‌گوید: و قدرت بدهیم ایشان را در زمین و نشان دهیم به

فرعون و دار و دسته اش حقیقتی را که از آن هراسان بودند. یعنی تولد کودکی از قوم بنی اسرائیل که حکومت فرعون را نابود خواهد کرد و بنی اسرائیل را به سیادت و سروری خواهد رساند سپس در آیه هفتم شروع می کند به نقل داستان و چگونگی اتفاق افتادن این ماجرا از تولد موسی و به آب افکنده شدنش الی آخر.

سیاق همین آیات خودش به طور واضح گواه این مطلب است که منظور قرآن از مستضعفینی که قرار است پیشوایان جهان و وارثان زمین بشوند قوم بنی اسرائیل می باشد نه امام دوازدهم مسلمین. پس می بینیم امام زمانی که ما مسلمین مطابق همین آیه سالها انتظارش را کشیده ایم تا بیاید و حکومت اسرائیل را نابود کند خود حکومت اسرائیل است که خداوند اراده کرده پیشوای تمام جهان بشود. پس انتظار ما مسلمین کاملاً بیهوده بوده است و چنین امامی اصلاً وجود ندارد اگر هم وجود داشته باشد مستضعفین بنی اسرائیل را به حکومت عالم خواهد رساند نه مسلمین را، زیرا چنانچه خودتان می بینید منظور از مستضعفین در آیه ی مذکور بنی اسرائیل هستند نه مسلمین!!!

استدلالاتی که ذکر شد شاید برخی را قانع سازد و قبول کنند که آیه ۵ سوره قصص هیچ ربطی به مسلمین و امام دوازدهم شیعیان ندارد و منظور از آن قوم بنی اسرائیل می باشد ولی ممکن است در پاسخ بگویند آیه مربوط به بنی اسرائیل زمان فرعون و حکومت داوود و سلیمان است که سه هزار سال پیش محقق شد و تمام گشت. بنی اسرائیل در مصر توسط فرعونیان مظلوم و مستضعف واقع شده بودند. خداوند ایشان را از چنگ فرعون نجات داد و آنان را در زمان داوود و سلیمان صاحب حکومتی مقتدر کرد و به سروری و سیادت رساند. بنابراین آیه مربوط به سه هزار سال پیش است و هیچ ربطی به حکومت اسرائیل امروز و یا به حکومت رسیدن ایشان در آخرالزمان ندارد و اگر ربط داشته باشد از کجا معلوم یهودیان امروز همان بنی اسرائیلی باشند که قرآن از آنها حرف می زند؟

پاسخ به قسمت اول اشکال:

در پاسخ به قسمت اول این اشکال باید عرض کنیم اگر عبارت **وارثین** در متن آیه نبود می شد گفت حرف این عزیزان درست است و این آیه فقط به سه هزار سال پیش مربوط

می شود و ربطی به زمان امروز و آخرالزمان ندارد ولی وجود عبارت **وارثین** این حرف را رد می کند. آیه می گوید بنی اسرائیل را وارثین حکومت در زمین قرار می دهیم. وارث کسی است که چیزی را به ارث می برد و ارث چیزی است که نسل اندر نسل میان فرزندان ادامه می یابد و تا وقتی که حتی یک نفر از آن نسل باقی است موضوعیت دارد. ارث فقط زمانی قطع می شود که نسل نیز قطع شود و دیگر ادامه ای برای آن نسل وجود نداشته باشد. قرآن بنی اسرائیل را **وارثان حکومت** در زمین می داند بنابراین چه هزار سال پیش چه امروز و چه در آخرالزمان حتی اگر یک نفر از نسل بنی اسرائیل روی زمین باشد این پیشوایی و حکومت به او می رسد. مطمئن باشید اگر عبارت وارثین در متن آیه نبود شیعیان به این راحتی نمی توانستند آیه ۵ قصص را به آخرالزمان و حکومت امام دوازدهمشان نسبت دهند. پاسخ مفصل این سؤال در مبحث **«میراث ابدی بنی اسرائیل»** داده شده است. (صفحه ۴۳)

پاسخ به قسمت دوم اشکال:

قرآن می گوید پیشوایی و حکومت در زمین میراث بنی اسرائیل است و ارث چیزی است که نسل اندر نسل میان فرزندان ادامه می یابد ولی از کجا معلوم یهودیان امروز همان بنی اسرائیلی باشند که قرآن از آنها حرف می زند تا ما نیز حکومت امروزی آنها را در فلسطین به رسمیت بشناسیم و بگوییم حکومت اسرائیل در فلسطین حقی است که خداوند به پدرانشان بخشیده بود و امروز برای آنها ارث مانده است؟ پاسخ این سؤال با توضیحات کامل در مبحث **«اسرائیل امروز، بنی اسرائیل دیروز»** داده شده است. (صفحه ۲۲)

هولوکاست واقعیتهی انکارناپذیر

از دیگر ادعاهای یهودیان اسرائیل این است که همیشه در طول تاریخ از سوی سایر اقوام مورد ظلم واقع شده اند. اگر در آیات قرآن دقت کنیم می بینیم قرآن نیز به نوعی این ادعای یهودیان را تأیید می کند زیرا در چندین سوره ی مختلف عنوان قوم مستضعف (مظلوم) را به ایشان داده است. آیه ۱۳۷ اعراف که قبلا خواندید یکی از واضحترین آیاتی است که قرآن بنی اسرائیل را با عنوان قوم مستضعف یاد کرده و نام بنی اسرائیل نیز بطور واضح در آیه آمده است. همانگونه که در صفحات ۱۱ و ۱۲ نیز اشاره شد بنی اسرائیل زمان سکونتشان در مصر به شدت از سوی فرعون تحت ستم بودند. برای همین قرآن در این آیه و بسیاری آیات دیگر از ایشان با عنوان قوم مستضعف یاد می کند و می گوید مشرقها و مغربهای فلسطین را به خاطر پاداش صبری که در مقابل فرعون کردند میراث ایشان ساختیم و وعده ی نیکویی که به آنها داده بودیم تحقق یافت و فرعونیان را که دشمن این قوم بودند نابود کردیم و از بین بردیم.

مورد دیگر آیه ۵ سوره قصص است که ضمن شروع داستان موسی و فرعون، مردمان بنی اسرائیل را مستضعفین روی زمین لقب می دهد.

و تُرِيدُ أَنْ تُؤْمِنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.

و اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مستضعف بودند منت بگذاریم و آنها را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهیم. (قصص، ۵)

اطلاق صفت مستضعف به بنی اسرائیل از سوی قرآن به این دلیل است که این قوم در سه دوره تاریخی به شدت تحت ستم بوده اند. این سه دوره همگی قبل از ظهور اسلام بوده اند فلذا در قرآن به هر سه موردشان اشاره شده است.

۱- دوره فراعنه در مصر ۲- دوره جالوت در فلسطین ۳- دوره بخت النصر در بین النهرین

دورهٔ فراغنه سخت ترین زمانی است که بنی اسرائیل به خود دیده است. فرعونهای مصر با به بردگی گرفتن ایشان به بدترین شکل آنها را شکنجه می دادند و حتی چنانچه قرآن نیز می گوید کودکانشان را می کشتند.

يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ ... ﴿قصص، ۴﴾

دورهٔ دوم بعد از مهاجرت به فلسطین است که قوم جالوت آنها را غارت می کرد و چنانچه در قرآن آمده داوود جالوت را کشت و به ظلم او در حق بنی اسرائیل پایان داد.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ ... ﴿بقره، ۲۵۱﴾

دورهٔ سوم پس از حمله ی بخت النصر به فلسطین است که دیگر عصر حکومت داوود و سلیمان سپری شده بود. بخت النصر بسیاری از بنی اسرائیل را کشت و بسیاری دیگر را بعنوان برده با خودش به بابل برد. بعدها کوروش هخامنشی آنها را از این اسارت نجات بخشید و بنی اسرائیل دوباره به فلسطین بازگشتند.

دورهٔ چهارمی را که باید به این دوره ها اضافه کنیم مربوط به هیتلر و ماجرای **هولوکاست** در قرن بیستم می شود. معروف است هیتلر یهودیان را در کوره های آتش می سوزاند. این دوره نیز یکی از بدترین زمانهایی است که بنی اسرائیل تجربه کرده زیرا چندین هزار نفر یهودی فجیعانه در آتش سوزانده شدند.

بسیاری از مسلمین منکر اتفاق افتادن این دورهٔ چهارمند و معتقدند چنین حادثه ای اتفاق نیفتاده و یهودیان آن را از خودشان ساخته اند تا مظلوم نمایی کنند. سه دورهٔ اول برای مسلمین قابل انکار نیست زیرا قبل از قرآن بوده اند و در خود قرآن نیز به آنها اشاره شده است. اگر دورهٔ چهارم در قرآن اشاره نشده به این دلیل است که صدها سال بعد از ظهور قرآن اتفاق افتاده پس طبیعی است نمی تواند اشاره ای در قرآن داشته باشد. بودن یا نبودن ماجرای هولوکاست در قرآن زیاد مهم نیست نکتهٔ مهم این است که قرآن مظلومیت و مستضعف بودن قوم بنی اسرائیل را در طول تاریخ تأیید کرده فلذا ماجرای هولوکاست هرگز نمی تواند دروغ باشد و این ادعا نیز همچون نه ادعای دیگر یهودیان از سوی قرآن مورد تأیید و قابل اثبات

است.

همچنان که در قرآن نیز می بینیم تاریخ بنی اسرائیل همیشه با فراز و فرودهای بسیاری همراه بوده است گاهی مظلوم و مستضعف می شوند و گاهی صاحب حکومت. گاهی مورد لطف خداوند بوده اند و گاهی مورد سرزنش. گاهی مورد غضب و گاهی مشمول عفو و بخشش. این دوره ها در قرآن به صورت یک در میان برای بنی اسرائیل نقل شده و نوع بیان آنها بگونه ای است که به یک سناریوی از پیش تعیین شده شبیه است. گویی خداوند خودش چنین سرنوشتی را برای ایشان نوشته و خودش چنین مقدر کرده که این حوادث برای بنی اسرائیل اتفاق بیفتد تا امتحانی باشد برای این قوم برگزیده ی خویش و بهانه ای برای رساندن آنها به سروری و سیادت در جهان.

فراز و فرودهای بنی اسرائیل در تاریخ به شرح زیر است:

۱- زندگی ساده و فقیرانه در کنعان زمان یعقوب

۲- رسیدن به سیادت و سروری در مصر زمان یوسف (فراز)

۳- مظلومیت و بردگی در مصر زمان فراعنه (فرود)

۴- رسیدن به پیروزی و عزت در فلسطین زمان موسی (فراز)

۵- مظلوم واقع شدن از سوی قوم جالوت در فلسطین (فرود)

۶- رسیدن به حکومت و پادشاهی زمان داوود و سلیمان (فراز)

۷- اسارت، بردگی و آواره شدن زمان بُخت النصر در بین النهرین (فرود)

۸- رسیدن به آزادی و بازگشت به فلسطین زمان کوروش (فراز)

۹- سوزانده شدن توسط نازیها در ماجرای هولوکاست زمان هیتلر (فرود)

۱۰- رسیدن به حکومت، قدرت و ثروت جهانی عظیم در عصر امروز (فراز)

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَتَعَلَّنَّ عَلْوًا كَبِيرًا ﴿٤﴾ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ﴿٥﴾ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَيُدْخِلُوا الْمُسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ﴿٧﴾ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا ﴿٨﴾

و مقدر کردیم بر بنی اسرائیل که شما دو دوره در زمین فساد کنید. (۴) پس وقتی وعده ی اول فرا رسد گروهی از بندگان جنگجو را علیه شما بر می انگیزیم که در خانه هایتان داخل شوند و این وعده ای است حتمی. (۵) سپس دوباره شما را بر ایشان پیروز می سازیم و به وسیلهٔ اموال و فرزندان بسیار یاریتان می کنیم و شمار جمعیتتان را افزون می نماییم. (۶) پس زمانی که وعدهٔ دوم فرا رسد غم و اندوه در چهره هایتان ظاهر شود و داخل شوند در مسجد همانگونه که نخستین بار داخل شده بودند و نابود کنند هر چه را که تصرف نمایند. (۷) باز شاید خدایتان شما را ببخشد و هرگاه شما به سوی من برگردید من نیز به سوی شما باز می گردم. (۸)

فراز و فرودهای بنی اسرائیل تا مورد هشتم به صورت پراکنده در قرآن ذکر شده و اگر به آیات چهارم تا هشتم سوره اسری دقت کنید چهار مورد از این هشت مورد را می توانید ببینید. ذکر سه نکته در این مورد ضروری است.

نکتهٔ اول. قرآن برخی از دوره های فرود را آزمایشی برای بنی اسرائیل (بقره، ۴۹)^{۱۰} و برخی را تنبیهی در قبال نافرمانیهایشان می داند. (اسری، ۴ و ۵)^{۱۱}

نکتهٔ دوم. قرآن دوره های فراز را پاداشی برای بنی اسرائیل می داند در قبال صبری که در دورهٔ فرود مقابل ظالمان داشته اند. (اعراف، ۱۳۷)

^{۱۰} و به یاد بیاورید زمانی که شما را از ظلم فرعون نجات بخشیدیم در حالی که شما را به سختی شکنجه می کرد پسرانتان را می کشت و زنانتان را به کنیزی می گرفت و این امتحان بزرگی بود از سوی خداوند برای شما (بقره، ۴۹)

^{۱۱} دوره های فرود دلایل مختلفی برای بنی اسرائیل دارند. گاهی به علت سرکشی از فرمان حق، خداوند ایشان را دچار دورهٔ فرود می کند و گاهی به سبب ظلم و تجاوز دیگر اقوام ستمگر دچار دورهٔ فرود می شوند.

نکته سوم. خداوند خودش این دوره ها را برای بنی اسرائیل نوشته و خودش مقدر کرده که یک دوره در راحتی باشند و یک دوره در سختی. (اسری، ۴)

و مقدر کردیم بر بنی اسرائیل که شما دو دوره در زمین فساد کنید. (۴)

آیات چهارم و پنجم می گویند برای بنی اسرائیل (در زمان موسی) دو دوره فساد مقدر کردیم و حتمی بودنش را برایشان وعده دادیم. قبل از فرا رسیدن وعده اول، بنی اسرائیل در موضع قدرت بود (فراز) وقتی وعده اول فرا رسید دچار دوره فرود شدند. سپس دوره فراز پیش آمد و پس از سپری شدن این دوره، با رسیدن وعده دوم دوباره دچار دوره فرود شدند.

با اندکی تأمل در آیات متعدد قرآن و بخصوص آیات ۴ تا ۸ سوره اسری در می یابیم خداوند خودش کارگردان پشت صحنه تمام اتفاقات خوب و بدی است که برای بنی اسرائیل در طول تاریخ اتفاق می افتد فلذا چون نظر قرآن چنین است پس ما مسلمین نمی توانیم یهودیان طول تاریخ و دولت کنونی اسرائیل را در حوادث فلسطین مقصر بدانیم.

آیه هشتم جای تأملش بسیار است زیرا ثابت می کند خداوند با این همه فساد و سرکشی بنی اسرائیل (آن هم فساد و سرکشی که خودش برای آنها مقدر کرده) باز هم نظر خویش را از آنها بر نمی دارد و حوادث تلخی که ذکر شد برخی نقش تنبیهی و برخی نقش آزمایشی برای این قوم دارند زیرا می گوید باز هم شما را خواهیم بخشید و هرگاه شما بسوی من باز گردید من نیز بسوی شما باز می گردم و این یعنی خداوند هرگز قصد نابود کردن این قوم را ندارد بلکه آنها را قوم برگزیده ای می داند که باید در تمامی ادوار تاریخ حضور داشته باشند. گویی خداوند این قوم برگزیده خویش را در طول تاریخ به انواع بلاها می آزماید تا آبدیده شوند و طعم مظلومیت و مستضعف بودن را بارها به ایشان می چشاند تا یک روز حکومت تمام جهان را بعنوان پاداش تقدیم ایشان کند.

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.

و اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مستضعف بودند منت بگذاریم و آنها را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهیم. (قصص، ۵)

چنانچه همگان شاهد هستیم یهودیان عصر حاضر ثروتمندترین افراد روی زمینند. قدرتشان اگر از قدرتهای درجه یک جهان بیشتر نباشد کمتر نیست و صاحب حکومتی قدرتمند در فلسطین نیز می باشند پس به طور مسلّم این دوره یک دوره ی فراز در تاریخ بنی اسرائیل محسوب می شود. با توجه به سنتّ خداوند در مورد یهودیان که یک دوره زبردست می شوند و یک دوره بالا دست، پس حتماً باید پیش از این دوره، مورد ظلم واقع شده باشند تا خداوند دوره ی حاضر را پاداش صبرشان در دوره ی پیشین قرار داده باشد بنابراین ماجرای هولوکاست واقعی است و نمی تواند دروغ باشد زیرا در ماجرای هولوکاست^{۱۲} یهودیان مورد ظلم واقع شدند و اکنون به خاطر پاداش صبری که در ماجرای هولوکاست کرده بودند خداوند ایشان را به چنین عزّت و قدرتی در عصر حاضر رسانده است و شاید این عزّت می رود تا به عزّتی جهانی برای ایشان تبدیل شود و بنی اسرائیل پیشوایان جهان و وارثان حکومت در زمین بشوند نظیر آنچه در سوره قصص آیه پنجم آمده است. پس دیگر چه دلیلی می ماند که ماجرای هولوکاست را انکار کنیم و آن را ساختگی بدانیم؟

^{۱۲} شاید برخی بگویند نازیهای آلمان این ظلم را در حق یهودیان کرده بودند پس چرا باید توانش را فلسطینیان پس بدهند؟ پاسخ این است که حکومت اسرائیل در فلسطین هرگز تاوان جنایت هولوکاست در آلمان نیست همچنانکه به حکومت رسیدن ایشان در فلسطین زمان داوود و سلیمان، تاوان جنایت فرعون در حق ایشان نبود. اسرائیل هرگز نمی گوید فلسطینیان باید فلسطین را ترک کنند یا کشته شوند بلکه مطابق تورات و خود قرآن، می گویند حکومت این منطقه باید در دست ما یهودیان باشد زیرا این سرزمینها میراث ماست.

برتری نسل اسحاق بر نسل اسماعیل

حضرت ابراهیم (ع) دو فرزند به نامهای اسماعیل و اسحاق داشت. اسرائیلیان امروز از نسل اسحاق، و محمد و اهل بیتش (قبیله قریش و سادات) از نسل اسماعیلند. البته مورد دوم تنها در حد یک ادعا است و صحت آن مورد تردید است ولی ما در این کتاب فرض را بر درستی آن گذاشته ایم.

نیل تا فرات فقط به نسل اسحاق تعلق دارد

برخی از مسلمین حرفهای تورات را در مورد سرزمینهای نیل تا فرات قبول دارند، ولی می گویند: خدای تورات این سرزمینها را به نسل حضرت ابراهیم بخشیده، نسل حضرت ابراهیم شامل فرزندان اسماعیل یعنی اعراب مسلمان نیز می شود و تنها مختص بنی اسرائیل (نسل اسحاق و یعقوب) نیست.

در پاسخ به این اشکال باید بگوییم آری نسل ابراهیم فرزندان اسماعیل را نیز شامل است و در عهدنامه ابراهیم با خداوند که در سفر پیدایش ذکر شده، هرگز اشاره نشده است که خداوند سرزمینهای میان نیل و فرات را به کدام شاخه از نسل وی عطا کرده است:

آن روز خداوند با ابراهیم عهد بست و فرمود: من این سرزمین را از مرز مصر تا رود فرات به نسل تو می بخشم. (سفر پیدایش ۱۵)

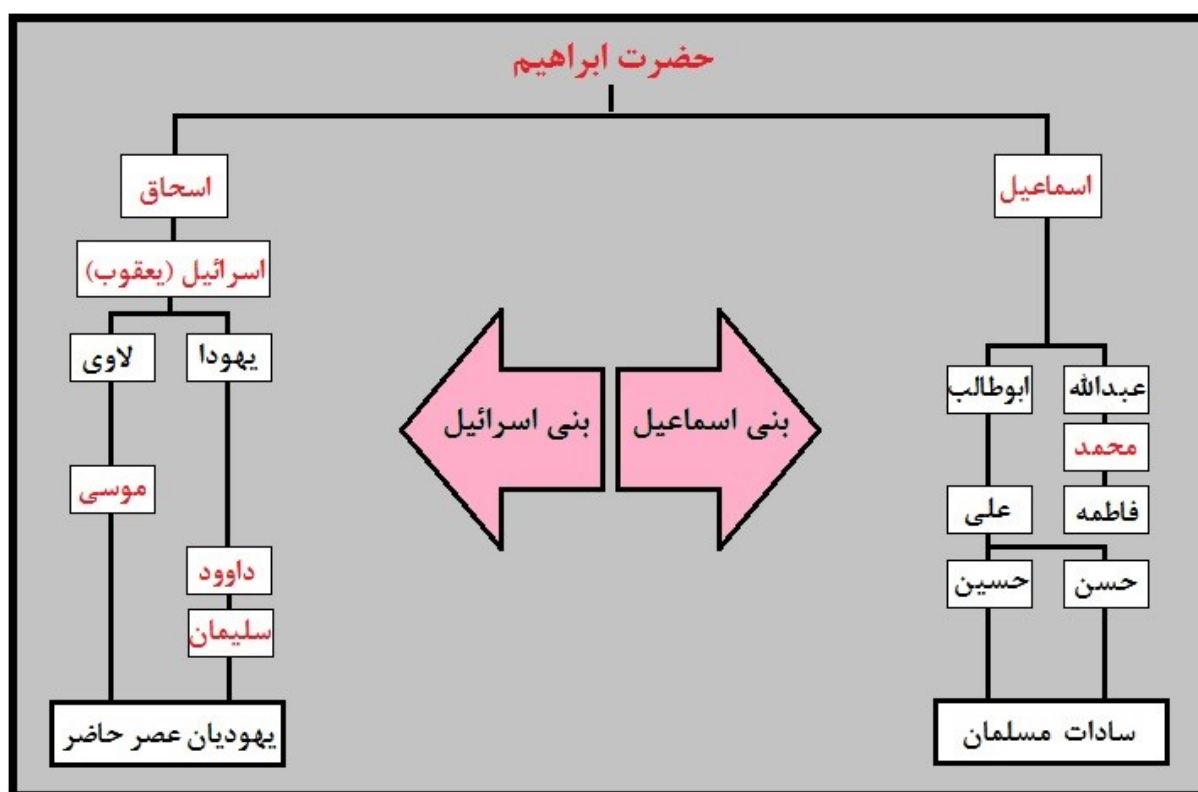
تا اینجا اشکال صحیح است ولی خدای تورات در مراحل بعدی ذکر کرده است که قوم برگزیده او از میان نسل ابراهیم، تنها فرزندان اسحاق از نسل یعقوب را شامل می شود و تنها ایشان را وارث سرزمینهای میان دو رود نیل و فرات خوانده است:

پس از آنکه یعقوب از بین النهرین وارد بیت ئیل شد خداوند بار دیگر بر وی ظاهر شد و او را برکت داد و به او فرمود: بعد از این دیگر نام تو نباید یعقوب خواند شود بلکه

نام تو اسرائیل خواهد بود. من هستم خدای قادر مطلق. بارور و زیاد شو! اقوام و پادشاهانی بسیار از نسل تو پدید خواهد آمد و من سرزمینی را که به ابراهیم و اسحاق (نوید) دادم به تو نسل تو خواهم داد. (سفر پیدایش، ۳۵)

نسلی که وعده اش را به تو داده ام توسط اسحاق صاحبش می شوی. (پیدایش، ۲۱)

آری تورات از میان تمامی فرزندان و نوادگان ابراهیم، تنها نسل حضرت یعقوب را قوم برتر و برگزیده خویش لقب داده و تنها ایشان را وارثان سرزمینهای میان نیل تا فرات نامیده است و قرآن دقیقا در این مورد نیز با تورات هم عقیده است زیرا همانگونه که در سوره اعراف و مائده ذکر شد (صفحات ۳۸-۳۹) خدای قرآن تنها بنی اسرائیل یعنی نسل یعقوب را مالکان فلسطین و سرزمین موعود (نیل تا فرات) نامیده و هرگز بنی اسماعیل را با آنها سهیم ندانسته است.



بنی اسماعیل و بنی اسرائیل خویشاوند یکدیگرند و دین اسلام از دل یهودیت متولد شده است

به همین خاطر، پیامبر اسلام نیز در آغاز مانند یهودیان، مسجدالاقصی را قبله گاه خویش می دانست ولی بعدها قرآن دستور داد مسلمین سوی کعبه نماز بخوانند و کعبه را قبله گاه خویش قرار دهند. این امر نشان می دهد قرآن مخصوص بودن فلسطین و مسجدالاقصی برای یهودیان و تعلق داشتن آن را بر بنی اسرائیل تأیید می کند و معتقد است فلسطین و مسجدالاقصی نباید قبله گاه غیر یهود قرار بگیرد زیرا این سرزمین میراث مخصوص خداوند برای بنی اسرائیل است و نسل بنی اسماعیل^{۱۳} حقی در آن ندارند.

نسل اسحاق برتر از نسل اسماعیل است

مسلمین معتقدند محمد و اهل بیتش در نزد خداوند عزیزتر از موسی و یهودیانند برای همین خودشان را بهتر از یهودیان، و پیشوایان آینده ی جهان می دانند در حالیکه آیات قرآن عکس این مطلب را نشان می دهند.

تورات قوم برتری را که خداوند قولش را به ابراهیم داده بود از نسل فرزندش اسحاق ذکر کرده و قرآن نیز تنها از اسحاق و یعقوب که جد یهودیان اسرائیلند به عنوان پیشوایان جهان نام برده و از نسل اسماعیل با عنوان پیشوایان جهان کوچکترین اسمی به میان نیآورده است.

تورات:

خدا به ابراهیم فرمود دربارهٔ پسر و کنیزت (اسماعیل و هاجر) آزرده خاطر مباش. آنچه ساره گفته است انجام بده، زیرا نسلی که وعده اش را به تو داده ام توسط اسحاق صاحبش می شوی. از پسر آن کنیز هم قومی به وجود خواهیم آورد، چون او

^{۱۳} گذشته از مواردی که ذکر شد نسل بنی اسماعیل و بنی اسرائیل یک تفاوت اساسی دیگر نیز باهم دارند. نسل بنی اسرائیل اصالت و نژاد خودش را به طور کامل حفظ کرده ولی نسل بنی اسماعیل هرگز اینگونه نیست. نسل بنی اسماعیل با ملیتهای مختلف ازدواج کرده و با آنها در آمیخته اند. ابراهیم یک عبرانی بود و به زبان عبری حرف می زد ولی اکنون از نسل بنی اسماعیل هیچ کس زبان عبری بلد نیست. شما همه جای خاورمیانه می توانید از هر ملیت و زبانی، سید پیدا کنید (مدعیان نسل بنی اسماعیل) در حالی که هیچ یک از آنها زبان جدشان ابراهیم (عبری) را بلد نیستند ولی اسرائیلیان همگی زبان عبری بلدند و این یعنی نسل بنی اسرائیل هنوز وجود دارد ولی نسل بنی اسماعیل دیگر وجود ندارد و در نژادهای دیگر ادغام شده و از بین رفته است.

نیز پسر توست. (سفر پیدایش، ۲۱)

قرآن:

و ما اسحاق و یعقوب را که از زمره صالحان بودند به ابراهیم عطا کردیم و قرار دادیم ایشان را پیشوایانی که به سوی ما امر می کنند و الهام کردیم به آنها کارهای نیکو، اقامه نماز و بخشیدن زکات را. همانا ایشان بندگان ما بودند. (انبیاء، ۷۲-۷۳)

ابراهیم، پس از برگزیده شدنش از خداوند خواست نسل وی را بهترینان و پیشوایان عالم قرار دهد. خداوند در پاسخ به تقاضای ابراهیم پاسخ داد این عهد هرگز به ظالمین نمی رسد:

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾

و خداوند ابراهیم را آزمایش کرد و او همه را به اتمام رسانید پس فرمود ای ابراهیم من تو را به پیشوایی مردم برمی گزینم ابراهیم گفت خدایا نسل مرا نیز چنین کن. خداوند فرمود این عهد به ظالمین نمی رسد. (بقره، ۱۲۴)

این آیه با آیات ۵ قصص، ۷۲-۷۳ انبیاء و ۲۳-۲۴ سجده تناقض دارد زیرا ظاهر آیه چنین معنا می دهد که نسل ابراهیم ظالمند و پیشوایی و امامت به نسل ابراهیم نمی رسد در حالیکه سوره های سجده، قصص و انبیاء می گویند بنی اسرائیل را که نسل اسحاق، فرزند دوم ابراهیم می باشند پیشوایان جهان می کنیم.

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾

و اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مستضعف بودند (بنی اسرائیل) منت بگذاریم و آنها را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهیم. (قصص، ۵)

وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّمَا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾ وَ جَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ

أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا غَابِرِينَ ﴿٧٣﴾

و ما اسحاق و یعقوب را که از زمره ی صالحان بودند به ابراهیم عطا کردیم و قرار دادیم ایشان را پیشوایانی که به سوی ما امر می کنند و الهام کردیم به آنها کارهای نیکو، اقامه نماز و بخشیدن زکات را. همانا ایشان بندگان ما بودند. (انبیاء، ۷۲-۷۳)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٣﴾ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾

و بر موسی کتاب عطا کردیم پس در دیدار او با خداوند تردید نکن و ما آن را هدایتی برای بنی اسرائیل قرار دادیم. و قرار دادیم از ایشان پیشوایانی که به سوی ما امر می کنند زیرا شکیباً بودند و به آیات ما یقین داشتند. (سجده، ۲۳-۲۴)

تنها یک راه برای حل این تناقض وجود دارد و آن اینکه بگوییم منظور از ظالمین در آیه ۱۲۴ بقره، تمام نسل ابراهیم نیست و فقط یکی از دو نسل ابراهیم را که ظالم هستند شامل می شود. نسل ابراهیم دو شاخه است: ۱- اسماعیل ۲- اسحاق. اگر چنین فرض کنیم باید نسل اسماعیل را که محمد نیز جزو آنهاست ظالم بدانیم زیرا نسل اسحاق (بنی اسرائیل) به اعتراف خود قرآن برای پیشوایی جهان انتخاب شده اند پس ظالم نیستند اگر ظالم بودند نباید به پیشوایی مردم انتخاب می شدند. ولی نسل اسماعیل انتخاب نشده اند پس ظالمند.

اورشلیم؟ یا بیت المقدس؟

هر دینی علاوه بر داشتن یک کتاب مقدس یک یا چند شهر نیز دارد که برای پیروانش مقدس و محترم است. شهر اورشلیم یا همان بیت المقدس نیز برای یهودیان مقدس ترین و مهم ترین جای دنیاست زیرا مطابق تورات معتقدند فلسطین سرزمین موعود ایشان از سوی خداوند می باشد و اورشلیم نیز مرکز این سرزمین است که معبد بزرگ سلیمان در مرکز آن بنا شده است. نام اورشلیم را خود یهودیان بعد از ورود به فلسطین در زمان موسی روی این شهر گذاشته اند. اورشلیم یک عبارت عبری و اسرائیلی است به معنای شهر سلامت و آرامش.^{۱۴} (اور: شهر. شلیم: سلامت). این نامگذاری، کنایه ای است از رسیدن بنی اسرائیل به امنیت و آرامش در این شهر پس از نجات از ظلم فرعون و پایان آوارگی و سختیهایی که در این راه کشیده بودند.

قرآن نیز در سوره های مائده و تین این موضوع را به صورت غیرمستقیم تأیید می کند بنابراین مسلمین دیگر نمی توانند بگویند ارض موعودی که یهودیان ادعا می کنند صحت ندارد و ساختگی است. سوره ی مائده داشتن ارض موعود برای یهودیان را تأیید می کند و سوره ی تین نام اسرائیلی شهر بیت المقدس یعنی اورشلیم را.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾

و یاد کن از موسی زمانی که به قومش گفت ای قوم من یاد کنید نعمت خداوند را که برای شما پیامبرانی قرار داد و پادشاهانی از شما انتخاب کرد و چیزهایی به شما داد

^{۱۴} زبان قوم بنی اسرائیل و یهودیان زبان عبری است. عبارت اورشلیم نیز یک کلمه ی عبری می باشد که از دو جزء اور و شلیم ترکیب یافته است. اور معنای شهر می دهد و شلیم معنای آرامش، سلامتی و امنیت. که روی هم می شود اورشلیم به مفهوم شهر سلامت و آرامش. اصطلاح شلیم در عربی تبدیل به سلیم می شود که از سلامت گرفته شده است. معمولاً عبارتهای عبری دارای حرف شین، وقتی وارد زبان عربی می شوند تبدیل به سین می گردند و بالعکس. مثل اشمایل (اسماعیل)، موشا (موسی)، جسی (ایشی).

که به هیچ یک از عالمیان نداده است. ای قوم در این سرزمین مقدس که خداوند آن را برای شما نوشته است داخل شوید و هرگز به گذشته خویش باز نگردید که زیانکار خواهید شد. (مائده ۲۰-۲۱)

وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ ﴿١﴾ وَطُورِ سَيْنِينَ ﴿٢﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾

قسم به انجیر و زیتون (فلسطین) و قسم به طور سینا (کوهی در مصر نزدیک فلسطین) و قسم به این شهر آرامش و امنیت (اورشلیم).

این آیه اثبات می کند نام اصلی بیت المقدس، اورشلیم می باشد و بیت المقدسی که مسلمین می گویند نامی جعلی است.



از یک طرف تناسب معنایی بلدالامین (شهر امنیت) با اورشلیم (شهر سلامت و امنیت) و از طرف دیگر وجود کلمات انجیر، زیتون و طور سینا در آیات اول و دوم، که هر سه پدیده‌هایی است مربوط به منطقه ی فلسطین، گویای این مطلب است که منظور از بلدالامین در آیه ی سوم، شهر اورشلیم است و نمی تواند شهر مکه باشد زیرا مکه هیچ کدام از این پدیده ها را ندارد. کوه مکه نامش حرا و میوه ای که در مکه فراوان یافت می شود خرماست فلذا اگر منظور قرآن شهر مکه بود حتماً به خرما و کوه حرا قسم یاد می کرد نه چیز دیگر. فلذا نتیجه می گیریم قرآن نیز نام واقعی این شهر را اورشلیم می داند نه بیت المقدس. زیرا بلدالامین همان معنای عربی کلمه ی اورشلیم در زبان اسرائیلی است.

حدود سال ۳۰۰ میلادی (۱۷۰۰ سال پیش) اورشلیم به تصرف مسیحیان روم در آمد و بیش از ۴۰۰ سال جزو قلمرو امپراطوری روم قرار گرفت. در این ۴۰۰ سال که مسیحیت در فلسطین حکومت می کرد اورشلیم همچنان به همین نام خوانده می شد ولی ۷۰ سال پس از ظهور اسلام، امویان و عباسیان غاصب، فلسطین را تصرف کردند و نام اورشلیم را به نام عربی **بیت المقدس** تغییر دادند. فلسطین حدود ۳۰۰ سال در حاکمیت مسلمین قرار گرفت به همین دلیل جمعیت‌های یهودی و مسیحی آن تحت فشار حاکمان مسلمان رو به کاهش نهاد.^{۱۵}

بیت المقدس نامی است که هفتاد سال پس از ظهور اسلام روی اورشلیم نهاده شد پس اگر ما می گوییم منظور از عبارت **بلدالامین** در سوره ی تین همان اورشلیم می باشد سخن بیراهمی نگفته ایم زیرا زمان نزول قرآن و تا هفتاد سال پس از آن نیز نام بیت المقدس وجود نداشت و نام این شهر اورشلیم بود. نام اورشلیم هفتاد سال پس از نزول قرآن به بیت المقدس تغییر داده شده است پس طبیعی است اگر قرآن بخواهد اشاره ای به این شهر بکند حتماً باید آن را

^{۱۵} در سال ۱۰۵۹ میلادی مسیحیان به دستور پاپ برای بازپس گیری فلسطین، زادگاه حضرت عیسی جنگهای صلیبی را آغاز کردند. در جنگ صلیبی اول مسیحیان موفق شدند فلسطین را تصرف کنند اما در جنگ صلیبی دوم مسلمانان به رهبری صلاح‌الدین ایوبی قدس را بازپس گرفتند. در جنگ سوم با امضای قرارداد صلح، قدس در اختیار مسلمانان باقی ماند و در جنگ چهارم مسیحیان قدس را تصرف نمودند ولی بعدها مسلمین بار دیگر بر قدس حکمفرما شدند. پس از آن مدتی فلسطین میان حاکمان مصر و سوریه دست به دست شد تا اینکه با قدرت گرفتن امپراطوری عثمانی فلسطین تحت حاکمیت دولت عثمانی درآمد. دوران حکومت عثمانیان بر فلسطین حدود ۵۰۰ سال طول کشید.

با عبارت اورشلیم و یا معنای عربی آن یعنی بلدالامین نام ببرد^{۱۶} و همین کار را نیز کرده است. اینگونه نامگذاری یعنی تبدیل اسم یک منطقه به معنای آن در زبانی دیگر کاملاً مرسوم می باشد و مثالهایی برای آن در پاورقی ذکر شده است. پس به احتمال قریب به یقین عبارت بلدالامین در قرآن همان شهر اورشلیم است و استفاده ی قرآن از معنای عربی اورشلیم برای این شهر نشانگر تأییدی غیر مستقیم بر تاریخ اسرائیلی سرزمین فلسطین می باشد که غیر مستقیم می فهماند این شهر در آغاز مال یهودیان بوده است.

تنها ایرادی که دکانداران دین برای این موضوع می توانند بگیرند کلمه «هذا» به معنای «این» در آیه است. این (هذا) ضمیر اشاره نزدیک و آن (ذلک) ضمیر اشاره دور است. بدون شک دکانداران دین خواهند گفت اگر منظور قرآن از «بلدالامین» اورشلیم بود باید می گفت «ذلک البلدالامین». قرآن در مکه نازل شده و چون منظور قرآن مکه است ضمیر اشاره نزدیک استفاده کرده و گفته است: هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ

در پاسخ باید بگوییم این استدلال درست است ولی در کتابهایی صدق می کند که منطقی و اصولی نوشته شده اند نه در قرآن که اشتباهات دستور زبانی بسیاری دارد. برای مثال قرآن که باید برای خودش ضمیر اشاره نزدیک استفاده کند ضمیر اشاره دور به کار برده است:

الم ﴿۱﴾ ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾

الم. آن کتاب هیچ شکی در او نیست و هدایتی است برای پرهیزگاران (بقره، ۱-۲)

کسی که خودش را «آن» خطاب می کند پس تعجبی ندارد اگر اورشلیم را «این شهر» بنامد.

^{۱۶} مثالهای فراوانی می شود برای آن ذکر کرد برای مثال دریای شمالی ترکیه که خود ترکها به آن قره دنیز می گویند ولی فارسها آن را دریای سیاه و انگلیسی زبانها آن را **black sea** می نامند که هر دو عبارت ترجمه ی فارسی و انگلیسی قره دنیز می باشند. و یا شهر قوشاچای در آذربایجان غربی که نام اصیل و ترکی این شهر است ولی فارس زبانها آن را میاندوآب (میان دو رود) می گویند که ترجمه ی فارسی قوشاچای می باشد. این تبدیل معنایی فقط در اسمهایی انجام می شود که دارای معنی می باشند. اسمهایی که معنای خاصی ندارند در تمام زبانها فقط به یک اسم خوانده می شوند زیرا معنایی ندارند تا به زبان دیگر قابل ترجمه باشند. مانند ایران، مدیترانه، عمان، برزیل، و ...

تناقض گویی قرآن در مورد بنی اسرائیل

کتاب قرآن دارای تناقضاتی بسیار است. یکی از این تناقضات بزرگ حرفهای ضد و نقیض قرآن در مورد قوم بنی اسرائیل می باشد که مسلمین باید به طریقی آن را توجیه کنند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ.

و به تحقیق ما بر بنی اسرائیل کتاب، حکومت و نبوت عطا کردیم. روزیهای حلال نصیبشان نمودیم و بر جهانیان برتری دادیم. (جاثیه، ۱۶)

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی را که بر شما عطا کردم و شما را بر جهانیان برتری دادم. (بقره، ۴۷ و بقره، ۱۲۲)

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ

به راستی که ما بنی اسرائیل را در نیکوترین جایگاه منزل دادیم و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم. (یونس، ۹۳)

چنانچه در این آیات می بینید قرآن به طور واضح و آشکار می گوید بنی اسرائیل قوم برگزیده جهانند و خداوند آنها را بر تمام عالمیان برتری داده است. چند جای دیگر نیز از بنی اسرائیل به عنوان قوم مظلوم و مستضعف یاد می کند و تصریح می نماید خداوند اراده کرده است بنی اسرائیل را پیشوایان جهان و وارثان حکومت در زمین بگرداند.

وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

و اراده کرده ایم بر مستضعفین زمین منت بگذاریم و آنها را پیشوایان جهان و وارثان زمین قرار دهیم. (قصص، ۵)

در آیه ۱۳۷ اعراف نیز بخاطر پاداش صبرشان مقابل فرعون سرزمینهای از نیل تا فرات را به عنوان میراث ابدی به ایشان می بخشد.

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا

و قومی را که (بنی اسرائیل) مستضعف بودند وارث مشرقها و مغربهای سرزمین پُربرکت کردیم. (اعراف، ۱۳۷)

آیاتی که خواندید همگی بنی اسرائیل را به عنوان برترین قوم جهان، برگزیدگان خداوند و وارثان زمین معرفی می کنند و این در حالی است که آیات دیگر به طوری فزاینده سرشار است از بدگوییهای قرآن در مورد بنی اسرائیل. برای مثال در آیه ی ۷۸ مائده از زبان داوود و عیسی به آنها لعنت می فرستد. دوباره در آیه ی ۸۲ همین سوره آنها را بزرگترین دشمن مسلمین لقب می دهد. در آیه ی ۶۵ بقره گروهی از آنها را تبدیل به میمون می کند. در ۵۱ بقره ایشان را گوساله پرست می خواند. چند جا آنها را کافر، فاسد و فاسق لقب می دهد و می گوید هرگز با آنها دوستی نکنید و جایی دیگر اظهار می کند این قوم به هر کجا بروند جز سختی و خواری چیزی نخواهند دید (۱۱۲ آل عمران) و بسیاری آیات دیگر^{۱۷}

این چگونه قومی است که از یک طرف قرآن آنها را قوم برگزیده ی خداوند معرفی می کند و از طرف دیگر به انواع روشها ایشان را به رگبار لعن و نفرین می بندد؟!؟!؟!؟!؟! راستی اگر خودمانی حرف بزنیم خداوند روی چه حسابی یک قوم را بر دیگر اقوام عالم برتری داده است؟ مگر خود همین قرآن در سوره حجرات از زبان خداوند نگفته است **ان اكرمکم عند الله اتقیکم** (برترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست). آیا تناقضی بزرگتر از این هم می تواند وجود داشته باشد؟ تناقضی که از داخل آن تناقضی دیگر بیرون می آید و نامش می شود تناقض در تناقض.

مسلمین در جوابهایی که برای حل این تناقض می دهند سه گروهند. جواب هر سه گروه نیز اشکالاتی واضح دارد که هرگز مشکل این تناقض را حل نمی کند و قانع کننده نیست:

^{۱۷} ۷۰ مائده. ۴۸ تا ۱۰۲ بقره. ۴ و ۵ اسری. ۵ تا ۸ جمعه و ...

گروه اول. این دسته معتقدند برتری بنی اسرائیل بر تمام جهانیان این است که بیشترین پیامبران مربوط به قوم بنی اسرائیل است و این قوم بیشتر از تمامی اقوام جهان پیامبر داشته اند. در پاسخ به این گروه باید عرض کنیم:

اولاً برانگیخته شدن پیامبران زیاد برای هدایت یک قوم نشانه ی گمراهتر بودن آن قوم است نه برتر بودن و عزیز بودنش نزد خداوند.

ثانیاً اگر حرف خودتان را به عنوان دلیلی برای برتر بودن قوم بنی اسرائیل نزد خداوند می پذیرید و برایتان قانع کننده است پس چرا با این قوم برتر و برگزیده ی خداوند سر جنگ دارید و همیشه فریاد مرگ براسرائیل برایش سر می دهید؟

گروه دوم. این دسته حرف قرآن را در مورد برتری داده شدن بنی اسرائیل بر جهانیان قبول دارند ولی می گویند منظور از جهانیان (فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ). فقط مردمانی است که ۳۵۰۰ سال پیش (عصر فراعنه) زندگی می کردند و شامل عصر حاضر و یا دیگر ادوار نمی شود. در پاسخ باید عرض کنیم:

اولاً اگر منظور از جهانیان فقط مردمان ۳۵۰۰ سال پیش است و سایر زمانها را شامل نمی شود حتماً قرآن خودش به این موضوع اشاره می کرد و هرگز کلمه ی جهانیان را به صورت مطلق بکار نمی بُرد. قرآن کلمه ی جهانیان را در توصیف محمد نیز آورده است:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

و ما ای محمد تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان (انبیاء، ۱۰۷)

حال اگر طبق تفسیر خود مسلمین منظور از جهانیان، تنها مردمان یک عصر بخصوص باشد، مسلمین معاصر در قرن ۲۱ دیگر نباید محمد را رحمتی برای خودشان تصور کنند زیرا رحمت محمد فقط مردمان زمان خودش (۱۴۰۰ سال پیش) را شامل می شود و مسلمین امروز باید

به فکر یک پیامبر جدید باشند.

ثانیاً اگر اینگونه است پس چرا قرآن یهودیان مدینه در زمان محمد را نیز قوم برتر و برگزیده خداوند لقب داده است؟

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی که بر شما عطا کردم و وفا کنید به عهد من تا وفا کنم به عهد شما و تنها از من بترسید. (۴۰) و ایمان بیاورید بر آنچه نازل کردم (قرآن) که تصدیق کننده ی تورات شماست و اولین کسانی نباشید که بر آن کافر می شوند و آیات مرا به بهای اندک نفروشید و تنها از قهر من بپرهیزید (۴۱) ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی را که بر شما عطا کردم و شما را بر جهانیان برتری دادم. (بقره، ۴۷)

گروه سوّم. این دسته نیز حرف قرآن را در مورد برتری داده شدن بنی اسرائیل بر جهانیان قبول دارند ولی می گویند این برتری؛ برتری نژادی نیست و ملاک آن ایمان، تقوی و فضایل انسانی است. که به بنی اسرائیل زمان موسی عطا شده بود و دولت کنونی اسرائیل را شامل نمی شود.

در جواب این گروه نیز باید عرض کنیم:

اگر منظور قرآن از قوم برتر، بنی اسرائیل زمان موسی است و ملاک آن نیز ایمان، رفتار و فضایل انسانی است پس باید بنی اسرائیل زمان موسی انسانهای بسیار خوب و با فضیلتی بوده باشند که خداوند آنها را قوم برگزیده ی خویش دانسته و ایشان را بر تمام جهانیان برتری بخشیده است در حالی که آیات قرآن پُر است از بدگویی در مورد مردمان بنی اسرائیل زمان

موسی. برای مثال:

وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ.

و یاد بیاورید زمانی که چهل شب با موسی وعده نهادیم سپس شما (درغیبت او) **گوساله پرست** شدید و به درستی که شما **ستمکارانید**. (بقره، ۵۱)

شاید برخی با دیدن این آیات حرفشان را پس بگیرند و بگویند منظور، بنی اسرائیل زمان موسی نیست بلکه بنی اسرائیل زمان داوود یا بنی اسرائیل زمان حضرت عیسی است. نفرین شدن بنی اسرائیل زمان داوود و حضرت عیسی در سوره مائده این حرف را نیز رد می کند:

لَعْنَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُودَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾

نفرین شدند کافران بنی اسرائیل از زبان داوود و عیسی پسر مریم. زیرا طغیان گر بودند و از فرمان حق سرکشی می کردند. (مائده، ۷۸)

برخی دیگر نیز شاید بگویند منظور، بنی اسرائیل زمان یعقوب است این گزینه نیز رد می شود زیرا بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب آن زمان فقط ۱۲ نفر بودند که آنها نیز از روی حسادت برادر خودشان یوسف را به چاه انداختند و این کارشان باعث جدایی چهل ساله میان یعقوب و یوسف گردید به گونه ای که یعقوب چشمانش از شدت گریه در این مصیبت کور شده بود. بنابراین چنین فرزندان نیز نمی توانند با فضیلت ترین مردمان جهان نزد خداوند باشند حتی اگر از میان فرزندان یعقوب فقط یوسف را به عنوان یک انسان با فضیلت انتخاب کنیم باز هم نمی شود زیرا یوسف یک قوم نیست و تنها یک نفر است.

گروهی دیگر نیز ممکن است بگویند منظور، بنی اسرائیل زمان محمد در مدینه است این گزینه نیز رد می شود زیرا سه قبیله ی یهودی در مدینه ساکن بودند که محمد با هیچکدام از آنها نساخت و با هر سه قبیله جنگید و از مدینه اخراجشان نمود. قرآن نیز پر است از سرزنش و بدگویی در مورد یهودیان ساکن در مدینه. (سوره های مائده، حشر، احزاب و)

پس می بینیم هیچ دوره در تاریخ قوم بنی اسرائیل پیدا نمی شود که قرآن اخلاق و رفتار یا اعتقادات آنها را تعریف و تمجید کرده باشد تا دلیل برتر دانسته شدن قوم بنی اسرائیل در قرآن را به آن دوره نسبت بدهیم و بگوییم منظور قرآن از آیه ی «و فضلناهم علی العالمین» فقط مردمان قوم بنی اسرائیل در فلان دوره است و اسرائیلیهای امروز را شامل نمی شود. سراسر قرآن را هم اگر بگردیم چنین دوره ای پیدا نخواهیم کرد فلذا چگونه می توانیم حرف این دسته از مسلمین را منطقی بدانیم و بپذیریم که این برتری، برتری نژادی نیست و ملاک آن نیز ایمان، رفتار و فضایل انسانی است که فقط مردمان بنی اسرائیل در فلان دوره را شامل می شود؟ کدام دوره؟

ثانیاً چنانچه در صفحات ۲۳ تا ۲۶ دلایلی ارائه گردید از نظر قرآن تمامی یهودیان عالم هر کجا و هر قری که باشند بنی اسرائیل هستند و هیچ فرقی باهم ندارند پس وقتی قرآن می گوید بنی اسرائیل را بر جهانیان برتری دادیم، یهودیان تمام عالم را شامل می شود و دولت کنونی اسرائیل نیز جزو آنهاست.

با کمی تفکر و توجه دقیق در آیات قرآن در می یابیم برتر دانسته شدن قوم بنی اسرائیل و داده شدن انواع امتیازات به ایشان از سوی قرآن هیچ گونه معیار اخلاقی ندارد که مسلمین به دنبال آن هستند تا بلکه دوره ای در تاریخ این قوم بیابند که همگی از دید قرآن انسانهای خوب و با فضیلتی بوده باشند تا بگویند خداوند به خاطر فلان کارهای خوبشان در فلان دوره این فضیلت و برتری را به آنها داده است. اگر به آیات ۴۰ تا ۱۲۲ بقره نگاه کنید می بینید که ملاک برتر بودن بنی اسرائیل اصلاً کار خوب کردن یا خداپرست بودن نیست زیرا خداوند اول بدون دلیل، نژاد آنها را بر جهانیان برتری بخشیده؛ سپس تازه به فکرش رسیده از آنها بخواهد کارهای خوب انجام بدهند، گوساله پرست نباشند و پیامبران الهی را نکشند.

آیات ۴۰ تا ۱۲۲ بقره جوابی است محکم و کوبنده برای تمام مسلمین:

برای آنها که می گویند: منظور از بنی اسرائیل فقط یهودیان زمان موسی است و یهودیان امروز بنی اسرائیل نیستند (سویدان، ۱۴۳۰. مسیری، ۱۹۹۹).

برای آنانکه می پندارند خداوند بنی اسرائیل را فقط بر مردمان زمان موسی برتری بخشیده بود و مربوط به تمام جهانیان نیست (طبرسی، ۱۳۷۹).

برای آنانکه خیال می کنند علت این برتری داده شدن، ایمان اسلامی است و برتری نژادی مورد نظر نمی باشد (مغنیه، ۱۴۲۴. مکارم شیرازی، ۱۳۹۱).

و برای آنانکه مدعی هستند این برتری بعدها به خاطر نافرمانی بنی اسرائیل از آنها برداشته شده است (سید قطب، ۱۹۸۸).

این آیات در مورد یهودیان ساکن مدینه در زمان محمد می باشند:

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بَعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ ﴿٤٠﴾ وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِيَّايَ فَاتَّقُونِ ﴿٤١﴾ وَ لَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّكَّاعِينَ ﴿٤٣﴾ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾ وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ آغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿٥٠﴾ وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾ ﴿١٢٢﴾

ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی که بر شما عطا کردم و وفا کنید به عهد من تا وفا کنم به عهد شما و تنها از من بترسید. (۴۰) و ایمان بیاورید بر آنچه نازل کردم (قرآن) که تصدیق کننده ی تورات شماست و اولین کسانی نباشید که بر آن کافر می شوند و

آیات مرا به بهای اندک نفروشید و تنها از قهر من بپرهیزید (۴۱) و حق را لباس باطل نپوشانید و حقیقت را کتمان نکنید در حالیکه خودتان نیز می دانید (۴۲) و نماز بر پا کنید و زکات بدهید و با خداپرستان خدا را بپرستید (۴۳) آیا دیگران را به نیکی کردن سفارش می نمایید و خودتان را فراموش می کنید **در حالیکه کتاب خداوند (قرآن) را می خوانید** آیا تعقل نمی کنید؟ (۴۴) و کمک بجوئید از خداوند به وسیله ی صبر و نماز و همانا آن امری دشوار است جز برای خاشعین و خداترسان (۴۵) همان کسانی که می دانند خداوند را ملاقات خواهند کرد و بازگشتشان به سوی اوست (۴۶) **ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی را که بر شما عطا کردم و شما را بر جهانیان برتری دادم.** (۴۷) و بترسید از روزی که هیچ کس به جای دیگری مجازات نمی شود و هیچ شفاعتی قبول نمی گردد و عوض یا بدل گرفته نمی شود و هیچ یاری نخواهد بود (۴۸) و به یاد بیاورید زمانی که شما را از ظلم فرعون نجات بخشیدم در حالی که شما را به سختی شکنجه می کرد پسرانتان را می کشت و زنانتان را به کنیزی می گرفت و این امتحان بزرگی بود از سوی خداوند برای شما (۴۹) و به یاد بیاورید زمانی که دریا را برای نجات دادن شما شکافتم و فرعون و لشکریانش را در حالی که خودتان نظاره گر بودید غرق کردم (۵۰) و یاد کنید زمانی که چهل شب با موسی وعده نهادیم سپس شما (در غیبت او) **گوساله پرست شدید و به درستی که شما ستمکارانید** (۵۱) سپس شما را به عفو و رحمت بخشیدیم شاید که سپاسگزار باشید (۵۲)..... (۱۲۲)

آیات ۴۰ تا ۱۲۲ سوره بقره تماماً در مورد یهودیان ساکن مدینه در زمان محمد می باشند که ایشان را با لفظ **یا بنی اسرائیل** مخاطب قرار داده است.

در آیه نخست از ایشان می خواهد به عهد خویش وفا کنند.

در آیه ۴۱ می گوید به این قرآن که تورات شما را نیز تصدیق می کند ایمان بیاورید.

در آیات ۴۲ تا ۴۶ از آنها می خواهد طرفدار حق باشند و همراه مسلمین نماز بخوانند.

در آیه ۴۷ به آنها می گوید خداوند شما را بر تمام جهانیان برتری داده است.

در آیه ۴۸ می گوید از روز قیامت بترسید زیرا هیچ شفاعت کننده ای نخواهید داشت.

در آیه ۵۰ تاریخشان را بازگو می کند و چگونگی نجات یافتن اجدادشان از ظلم فرعون را به ایشان یادآوری می سازد.

سپس بعد از گفتن حرفهای بسیار که برخی بوی نصیحت می دهد و برخی بوی سرزنش، می رسد به آیه ۱۲۲ و با تکرار همان حرفی که در آیه ۴۷ زده است دوباره به ایشان می گوید خداوند شما را بر تمام جهانیان برتری داده است پس به شکرانه این نعمت خداوند را سپاس بگویند. بنابراین چنانچه می بینید قرآن یهودیان زمان محمد را، هم بنی اسرائیل می داند، هم قوم برتر و برگزیده خداوند لقبشان می دهد و هم از کارهایشان بدگویی می کند و به باد سرزنش می گیرد.

خود قرآن بارها و بارها گفته است نژاد، زبان، ثروت و رنگ پوست هرگز ملاکی برای ارزشگذاری آدمیان نزد خداوند نیست بلکه تنها ملاک برتری و کرامت نزد خداوند ایمان و تقوا است. (انّ اکرمکم عند الله اتقیکم)^{۱۸} اگر قرآن واقعاً خودش به این حرف اعتقاد داشت و بحث نژادی برایش مطرح نبود باید قوم یونس در نینوا را قوم با فضیلت و برگزیده ی خداوند معرفی می کرد نه قوم بنی اسرائیل را. زیرا از میان دهها قوم که نام و داستانشان در قرآن ذکر شده قوم یونس تنها قومی است که به اعتراف خود قرآن به پیامبرشان ایمان آوردند، خداپرست شدند و شایسته ترین کارها را انجام می دادند.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾

چرا هیچ شهر و دیاری نیست که ایمان بیاورند و ایمانشان سودمند باشد به جز قوم یونس که وقتی ایمان آوردند عذاب دنیا را از ایشان برداشتیم و همگی را از نعماتمان بهره مند ساختیم. (یونس، ۹۸)

^{۱۸} برترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست. (حجرات، ۱۳)

همانطور که می بینید زحمت تقوا و ایمان را قوم یونس کشیده ولی امتیاز کرامت، فضیلت و برترین قوم به بنی اسرائیل داده شده است و این یعنی قرآن به حرفی که در آیه ۱۳ در سوره حجرات زده اعتقادی ندارد. به قول شاعر:

بیستون را عشق کند، شهرتش فرهاد بُرد جور گل بلبل کشید، بوی گل را باد بُرد^{۱۹}

^{۱۹} برعکس این شعر نیز در ادبیات وجود دارد: گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری.

مفهوم این بیت درست برعکس بیستی است که در مورد قوم یونس و بنی اسرائیل ذکر کرده ایم و با کمال تاسف باید بگوییم برای این مورد نیز مثالی در قرآن وجود دارد که نشان می دهد خدای قرآن هرگز عادل نیست. (مراجعه شود به کتاب پیامبر دروغین قسمت تناقض در عدالت، قصه برادران باغدار)

برتری نژادی تنها راه حل تناقض

تناقض گویی بزرگ قرآن در مورد یهودیان را خواندید. اینک اگر از دیدگاه خود مسلمین نگاه کنیم و قرآن را کتاب خداوند بدانیم تنها یک راه برای حل این تناقض می ماند که آن هم کمی غیر منطقی است. در چنین شرایط اگر یک مسلمان نخواهد مسلمان بودن خودش را کنار بگذارد مجبور است شناخت و ذهنیت قبلی خویش را از خداوند به عنوان یک خدای عادل تغییر دهد تا مشکل این تناقض در قرآن حل بشود. چنین فردی باید خداوند را مانند پدری متعصب فرض کند که بی دلیل از میان تمام مخلوقاتش بنی اسرائیل را به چشم یک فرزند عزیز نگاه می کند و میان این فرزند و دیگر بندگان خویش به شدت تبعیض قائل می شود. این پدر با اینکه می بیند بنی اسرائیل کارهایی بسیار بد انجام می دهد، گوساله پرستی می کند و اصلا حرف پدر را گوش نمی دهد ولی با تمام این اوضاع به داشتن چنین فرزندی می بالد و می گوید بنی اسرائیل از تمام جهانیان برتر است، من او را وارث خودم می کنم، بیشتر اموالم را به او می بخشم و هرگاه خطایی بکند مثل یک پدر او را تنبیه می کنم و دوباره او را می بخشم.

فرض وجود چنین نسبتی میان خداوند و بنی اسرائیل شاید برای ما دور از تصور باشد ولی اگر آیات قرآن را دقیق بررسی کنیم خواهیم دید که این فرض چندان هم دور از تصور نیست و واقعیت دارد. در سوره مائده آیه هجدهم بنی اسرائیل می گویند ما فرزندان خداییم. قرآن پاسخ می دهد شما فرزندان خدا نیستید اگر شما فرزندان خداوندید پس چرا خداوند شما را به خاطر خطاهایتان تنبیه می کند؟ قرآن با این استدلال کاملا ضعیف وجود نسبت پدر و فرزندی را میان خداوند و بنی اسرائیل نفی می کند ولی در آیات دیگرش توصیفات در مورد روابط خداوند با بنی اسرائیل به کار می برد که دقیقا احساس و رفتار پدری است متعصب در قبال تنها فرزند خویش. مثل قرآن در این موضوع به شخصی شبیه است که با دست پیش می کشد ولی با پا پس می زند. به قول مولانا: چشمش می گویند لا، ابروش می گوید نَعَمْ

اقوام و قبایل بسیاری نام و داستانشان در قرآن آمده است. اگر به داستانهایشان خوب دقت

کنید همگی با کوچکترین نافرمانی یا بت پرستی دچار قهر خداوند شده و نسلشان نابود شده است جز بنی اسرائیل که با این همه نافرمانی، گوساله پرستی، پیامبرکشی و ... نه تنها خداوند آنها را نابود نکرده بلکه نشان قوم برتر را نیز به ایشان داده است. آیا این نوع رفتار دوگانه از سوی خداوند در قبال اقوام مجرم جای سؤال نیست؟ آیا به زبان امروز نمی توان آن را پارتنی بازی پدر برای پسر لقب داد؟

جرمهای اقوام از دید قرآن و نوع برخورد خداوند با آنها

| نام قوم | نوع جرم از دید قرآن | نوع برخورد خداوند با آنها |
|-------------|--|--|
| قوم مدین | گرانفروشی و تقلب در تجارت | نابودی در اثر زلزله و رعد و برق (هود ۸۴ تا ۹۴) |
| قوم عاد | بت پرستی و سرکشی | نابودی به وسیله تند باد و طوفان (فصلت ۱۴ تا ۱۶) |
| قوم ثمود | بت پرستی و کشتن شتر صالح | نابودی به وسیله زلزله و صاعقه (هود ۶۱ تا ۶۸) |
| قوم نوح | بت پرستی | غرق شدن در سیل و طوفان (هود ۲۵ تا ۴۴) |
| قوم لوط | هم جنس بازی | نابودی به وسیله باران سنگ (هود ۷۷ تا ۸۳) |
| قوم فرعون | ظلم و تکبر | غرق شدن در رود نیل (یونس ۷۵ تا ۹۲) |
| اصحاب حجر | تکذیب پیامبران | نابودی به وسیله صیحه آسمانی (حجر ۸۰ تا ۸۴) |
| اصحاب فیل | قصد ویران کردن کعبه | نابودی به وسیله باران سنگ (فیل ۱ تا ۵) |
| قوم سبأ | ناشکری نعمتهای خداوند | نابودی به وسیله سیل (سبأ ۱۵ تا ۱۷) |
| اصحاب الرس | تکذیب پیامبران | نابودی در اثر عذاب آسمانی (سوره ق ۱۲) |
| بنی اسرائیل | گوساله پرستی (بقره، ۹۲) گشتن پیامبران (بقره، ۹۱) بهانه تراشی برای موسی (بقره، ۵۵، ۶۱) توهینهای ناروا به خداوند (مائده، ۶۴) فساد و ریختن خون یکدیگر (بقره، ۸۵) تحریف کلام خدا و ... (بقره، ۷۵) | گرفتن نشان برترین قوم از سوی خداوند (جاثیه، ۱۶) دادن سرزمین پربرکت به ایشان (اعراف، ۱۳۷) اعطای سرزمینهای از نیل تا فرات به ایشان (اعراف، ۱۳۷) بخشش بعد از تنبیه و سرزنش (بقره، ۵۲، ۵۵، ۵۶) بهره مندی از بهترین نعمات و خوردنیها (یونس، ۹۳) پیشوایان جهان و وارثان زمین (قصص، ۵) |

خدای قرآن در نوع برخورد با اقوام مجرم به یک قاضی دادگاه شبیه است که گروهی مجرم را

برای قضاوت پیشش آورده اند. پسر خود قاضی نیز جزو همین گروه مجرم است که جرمش بیشتر از همه ی آنهاست. قاضی دستور می دهد همه را اعدام کنید ولی پسر خودش را فقط کمی جریمه می کند و بعد دستور آزادی اش را می دهد. این رفتار ثابت می کند خداوند نظر خاصی به این قوم دارد که جز با تشبیه به **محبت پدر و فرزند** نمی شود تناقضی به این بزرگی را توجیه کرد. تنها راه توجیه این تناقض بزرگ همین است و جز این، توجیه دیگری برای یک مسلمان وجود ندارد.

چیزی که در درجه ی اول فرزند را برای پدر مهم و عزیز می کند نژاد اوست که از خون پدر است. فرزند هر چقدر هم که بد باشد برای پدر عزیز است زیرا از خون و نژاد خود اوست در حالی که دیگران هر چقدر هم خوب باشند آن قدر برای پدر مهم نیستند که فرزند خودش مهم است. پدر تمام دارایی اش را به فرزند خویش می بخشد هر چند که فرزند خوبی نباشد ولی حاضر نیست این کار را برای پسر همسایه اش بکند هر چند که پسر خوبی باشد و این نشان می دهد نژاد برای چنین پدری از اخلاق و ایمان قدرتمند تر است. رابطه ی خداوند با بنی اسرائیل در تورات و قرآن درست از جنس همین رابطه است و همین رفتار و توجهات خاص خداوند نسبت به ایشان باعث شده تا مردمان بنی اسرائیل بگویند ما فرزندان خداوندیم. آری مردمان بنی اسرائیل سخن بیراهی نمی گویند زیرا این رابطه را جز به رابطه ی پدر و فرزندی نمی توان تشبیه کرد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ

و یهودیان گویند ما فرزندان خدا و نصرائیان دوستان اویند. (مائده، ۱۸)

دلیل دیگری که تشبیه رابطه ی پدر و فرزندی میان خداوند و بنی اسرائیل را قوت می بخشد استفاده ی قرآن از عبارت «**و اورثنا**» در آیه ی ۱۳۷ اعراف می باشد. **اورثنا** به معنای «به ارث گذاشتیم» و «وارث کردیم» است. همگان می دانیم ارث چیزی است که از پدر یا دیگر بستگان نزدیک به انسان می رسد و جز این معنای دیگری ندارد. حال با توجه به مفهوم آیه ۱۳۷ اعراف که می گوید «سرزمینهای از نیل تا فرات را برای بنی اسرائیل به ارث گذاشتیم»

این سؤال پیش می آید که خداوند سرزمینی به این عظمت را از چه کسی به بنی اسرائیل ارث داده است؟ کسی که مالش برای دیگری ارث می رسد باید خودش مالک آن مال باشد و گرنه از کیسه ی دیگران که نمی توان برای کسی ارث گذاشت.

شاید برخی در پاسخ بگویند از پدرشان ابراهیم ارث برده اند. این پاسخ به هیچ وجه صحیح نیست زیرا ابراهیم هرگز نمی توانست مالک چنان سرزمین وسیعی بوده باشد که حتی از کشور سوریه نیز بزرگتر است (از نیل تا فرات) برخی دیگر نیز ممکن است جواب بدهند از پدرشان یعقوب یا اسحاق. این گزینه نیز مردود است زیرا یعقوب و اسحاق نیز مانند ابراهیم فقط یک فرد محسوب می شوند و یک فرد هرگز نمی تواند مالک سرزمینی به آن بزرگی باشد. نه فقط یک یا چند فرد بلکه داشتن چنین ثروت و قدرتی از عهده ی یک قبیله نیز خارج است. تنها گزینه ای که برای این سؤال باقی می ماند خود خداوند است.

تنها کسی که می توان او را مالک سرزمینهای از نیل تا فرات دانست خداوند عالمیان است پس نتیجه می گیریم بنی اسرائیل این سرزمینها را از خداوند به ارث برده اند و خود خداوند است که بنا به گفته ی قرآن ایشان را وارث خویش در این سرزمینها گردانیده است و این امر نشان می دهد میان خداوند و بنی اسرائیل رابطه ی پدر و فرزندی حاکم است و یهودیان که به نقل آیه ی ۱۸ در سوره ی مائده، خودشان را فرزندان خدا می دانند سخن بیراهی نمی گویند زیرا خداوند برای هیچ قوم دیگری حتی مسلمین چنین میراثی نبخشیده و اگر سراسر قرآن را بگردید آیه ای نخواهید یافت که بگوید خداوند برای مسلمین یا فلان قوم دیگر چیزی را از خودش میراث نهاده باشد.

قرآن با نوع حرفهایی که از بنی اسرائیل حکایت می کند غیر مستقیم مهر تأیید بر وجود این رابطه می زند ولی از آنجا که دارای تناقضات بسیاری است در پاسخ به یهودیان که می گویند ما فرزندان خداییم می گوید: **اگر شما فرزندان خدایید پس چرا خداوند شما را به خاطر خطاهایتان تنبیه و عذاب می کند؟** تنها استدلال قرآن برای رد ادعای یهودیان همین است که اگر استدلالی است بسیار ضعیف و باطل. زیرا هر پدری می تواند به عنوان آخرین روش تربیتی، فرزند خویش را تنبیه کند و حتی ممکن است به او فحش هم بدهد ولی اینها

دلیل پدر و فرزند نبودن یا نفرت پدر از فرزند نیست زیرا فقط در حد تنبیهی است برای تربیت او. پدر فرزند را تنبیه می کند ولی هرگز او را نابود نمی کند حتی اگر فرزندش بزرگترین خطا را مرتکب شود. اگر خداوند بنی اسرائیل را نیز مانند اقوام عاد و ثمود و ... از ریشه نابود می کرد آن وقت حرف قرآن صحیح بود و می شد بپذیریم ادعای یهودیان در مورد فرزندان خداوند بودن باطل است.

قرآن از یک سو با نوع نقل قولهایی که از رفتار خداوند با بنی اسرائیل می کند تشبیه رابطه ی پدر و فرزندی میان آنها را به اثبات می رساند و از طرف دیگر وجود این رابطه را با استدلالی کاملاً ضعیف در سوره ی مائده نفی می کند غافل از این که دهها دلیل قدرتمند را با یک استدلال بسیار ضعیف نمی توان پاک کرد آن هم دلایلی که خود قرآن آنها را به دیگران آموخته و این سرودی است که خودش یاد مستان داده است. مثل قرآن در ماجرای بنی اسرائیل به قصه گویی شبیه است که خودش اینگونه برای مردم نقل می کند:

- شخصی به نام X کودکی به نام Y را بیشتر از تمام کودکان عالم دوست می دارد؛
و به تحقیق ما بر بنی اسرائیل کتاب، حکومت و نبوت عطا کردیم. روزیهای حلال نصیبشان نمودیم و بر تمام جهانیان برتری دادیم. (جائیه، ۱۶)

- برای او بهترین چیزها را می خرد. چیزهایی که برای هیچ کس نمی خرد؛
و به راستی که ما بنی اسرائیل را در نیکوترین جایگاه منزل دادیم و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم. (یونس، ۹۳)
و چیزهایی به شما داد که به هیچ یک از عالمیان نداده است. (مائده، ۲۰)

- او را جانشین خودش قرار داده است؛
و قرار می دهیم آنها را پیشوایان و جانشینان حکومت در زمین. (قصص، ۵)

- ثروت و املاک بسیاری نیز برای آن کودک به ارث گذاشته است؛

و قومی را که (بنی اسرائیل) مستضعف بودند وارث مشرقها و مغربهای سرزمین پُر برکت (فلسطین) کردیم. (اعراف، ۱۳۷)

مردم از کودک (Y) می پرسند چه نسبتی با آن شخص (X) داری؟

- کودک جواب می دهد: او (X) پدر من است و من فرزند او؛

و یهودیان گویند ما فرزندان خداییم و نصرانیان دوستان اویند. (مائده، ۱۸)

- آن وقت خود همین قصه گو (قرآن) پاسخ می دهد: اگر تو فرزند «X» هستی پس چرا وقتی خطا می کنی او تو را کتک می زند و تنبیهت می نماید؟ پس او پدر تو نیست.

(اگر شما فرزندان خدایید) پس چرا شما را بخاطر خطاهایتان عذاب می کند. پس شما هم مخلوقات اوید و فرزندان خدا نیستید. (مائده، ۱۸)^{۲۰}

آیا واقعا این قصه گو استدلالش منطقی است؟ آیا مطابق با چنین استدلالی می شود گفت این دو شخص یعنی X و Y پدر و فرزند نیستند؟ به طور قطع چنین گفتاری تناقض گویی قرآن را نشان می دهد و تناقضی است مانند دیگر تناقضات قرآن ولی عقل حکم می کند در هر تناقض، طرفی را بگیریم که دلایلش بیشتر و قانع کننده تر است. وجود تنبیه هرگز نسبت پدر و فرزند بودن را میان دو نفر سلب نمی کند. تنبیه و سرزنش مسأله ای است شخصی میان پدر و فرزند که جنبه ی تربیتی دارد. اگر خداوند بعثت گوساله پرستی از بنی اسرائیل نفرت داشت آنها را نیز مانند اقوام عاد و ثمود نابود می ساخت و هرگز ایشان را برترین قوم معرفی نمی کرد و به جایش ما مسلمین را قوم برتر و برگزیده ی عالم می دانست. ما مسلمین هر چقدر هم خوب باشیم فوقش می شویم قوم یونس که با تمام خوبیشان مقامی پایین تر از بنی اسرائیل دارند. پدر، فرزندش را می تواند تنبیه کند و این تنبیه هرگز به معنای دشمنی پدر

^{۲۰} قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ.

با فرزند نیست زیرا بالاخره به یک دلیلی که برای ما معلوم نیست این پسر (بنی اسرائیل) نزد پدر (خداوند) عزیز است دلیلش هر چیز که می خواهد باشد.

با توجه به مطالبی که در این بخش و دیگر مباحث گفته شد نتیجه می گیریم مقصود از برتری داده شدن بنی اسرائیل از سوی خداوند بر تمام جهانیان، هرگز نمی تواند یک برتری اخلاقی، یا ایمانی باشد زیرا خود قرآن با بدگوییهای اخلاقی که در تمام دوره های تاریخی از بنی اسرائیل کرده هیچ راهی برای تعبیر این برتری به برتری اخلاقی یا چیزهای مشابه آن باقی نگذاشته است. پس تنها گزینه ای که می ماند برتری نژادی است و باید این واقعیت را بپذیریم که خدای قرآن، نژاد بنی اسرائیل را از دیگر نژادهای جهان بیشتر دوست دارد و آنها را هر چند که نافرمان باشند و به حرفش گوش نکنند از تمام عالمیان برتر و بهتر می داند.

اگر این برتری یک برتری اخلاقی بود شاید می شد گفت تمام یهودیان نسل بنی اسرائیل را شامل نمی شود و فقط مخصوص فلان دوره از تاریخ این قوم است که همگی انسانهای باایمان و درستکاری بوده اند. لکن چون این برتری یک برتری نژادی است دیگر نمی توان چنین حرفی زد و این برتری را مخصوص دوره ای خاص از تاریخ این قوم دانست زیرا نژاد، بدون استثنا در برگیرنده ی تمام مردمان یک قوم است و هرگز نمی توان گفت فلان دسته یا فلان دوره از تاریخ آنها را شامل نمی شود. نژاد چیزی است که تمامی افراد قوم در آن سهمی مساوی دارند و گذر زمان هرگز آن را کم رنگ تر یا پررنگ تر نمی کند. اسرائیلیهای زمان امروز همانقدر در نژاد بنی اسرائیل سهم دارند که مردمان زمان موسی داشتند.

دستور خداوند به کشتار فلسطینیان

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُم غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾ قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

و یاد کن از موسی زمانی که به قومش گفت ای قوم من یاد کنید نعمت خداوند را که برای شما پیامبرانی قرار داد و پادشاهانی از شما انتخاب کرد و چیزهایی به شما داد که به هیچ یک از عالمیان نداده است (۲۰) ای قوم در این سرزمین مقدس که خداوند آن را ارزانی شما کرده است داخل شوید و هرگز به گذشته ی خویش باز نگردید که زیانکار خواهید شد. (۲۱) گفتند: ای موسی! در آن سرزمین جمعیتی نیرومند ساکنند و ما هرگز وارد آن نمی شویم مگر آنها از آن خارج شوند. اگر آنها از آن خارج شوند، ما وارد خواهیم شد. (۲۲) دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند، و خداوند به آنها، نعمت (شهامت) داده بود گفتند: از دروازه ی شهر بر آنها وارد شوید. اگر وارد شوید شما بر آنها پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید. (۲۳) گفتند: ای موسی تا آنها در آنجا ساکنند، ما هرگز وارد نخواهیم شد. تو و پروردگارت خودتان بروید و با آنان بجنگید، ما همین جا نشسته ایم (۲۴) موسی گفت: پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم، میان ما و این جمعیت فاسق جدایی بیفکن (۲۵) خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین را تا چهل سال بر آنها ممنوع کردم و

پیوسته در این بیابان سرگردان خواهند بود پس درباره ی این جمعیت فاسق غمگین
مباش. (مائده، ۲۶)

مضمون آیات فوق عیناً در تورات نیز آمده و چنانچه می بینید قرآن مہر تایید برآن زده است. خداوند در این آیات از قوم یهود می خواهد به سرزمین فلسطین حمله کنند و با اشغال آن سرزمین در آنجا زندگی کنند. این دستور یعنی چه؟ اگر قومی بخواهد سرزمین قومی دیگر را اشغال کند و مزارع و شهرهای آن را به مالکیت خود درآورد چه باید بکند؟ پاسخ واضح است باید مردم آن سرزمین را قتل عام کند. بنابراین آیات فوق دستور صریح خداوند در تورات و قرآن به کشتار مردم فلسطین و غصب اموال ایشان توسط قوم یهود و بنی اسرائیل است. چرا؟ چرا باید خداوند تا این حد ظالم باشد؟ چرا باید مردم یک سرزمین، بدون دلیل زندگی و اموال خودشان را به دست یک قوم مهاجم از دست بدهند؟ این سلسله کشتارها از قبیل کشتار زنان، کودکان و حیوانات به تفصیل در تورات آمده و زشت ترین و وحشیانه ترین کاری است که در یک کتاب دینی می تواند وجود داشته باشد. آن هم کتابهایی مانند تورات و قرآن که هر دو ادعا دارند از سوی خداوند آمده اند.

چنانچه در آیات فوق می خوانید یهودیان در آغاز زیر بار چنین ظلمی نرفتند برای همین خداوند چهل سال ایشان را در بیابانها سرگردان ساخت سپس مجبورشان کرد تا حملاتی پیوسته به فرماندهی موسی و یوشع به فلسطینان انجام دهند و مردم آنجا را تا آخرین نفر قتل عام کنند.

نکته ی عجیب و وحشتناک دیگر این آیات این است که خداوند قوم یهود را به علت این سرپیچی از جنگ و کشتار فلسطینیان، فاسق خوانده و چهل سال آنان را آواره ی بیابانها کرده است. آیا کسی که به حقوق دیگران تجاوز نمی کند و آنها را قتل عام نمی سازد فاسق است یا کسی که چنین دستوری را می دهد؟ بیچاره خداوند یکتا که تورات و قرآن این همه ظلم و جنایت و وحشیگری را به او نسبت داده اند.

در قرآن دهها بار داستان موسی تکرار شده ولی هیچ کجا دعوت موسی برای مصریان یا ساکنان فلسطین ذکر نشده است. موسی فقط و فقط برای قوم یهود آمده بود. حتی موسی

وقتی برای اولین بار با فرعون روبرو شد به جای دعوت او به دین، فقط آزادی بنی اسرائیل را خواستار شد.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾ حَقِيقٌ عَلَيَّ أَن لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٠٥﴾

و موسی گفت: ای فرعون! من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. سزاوار است که درباره‌ی خداوند جز سخن حق نگویم همانا من از سوی پروردگارتان برای شما دلیلی روشن آورده‌ام، پس بنی اسرائیل را همراه من بفرست. (اعراف، ۱۰۴-۱۰۵)

موسی نه تنها ساکنان مصر بلکه ساکنان فلسطین را نیز هرگز به دین یهود دعوت نکرد. در این مورد تورات و قرآن کاملاً مشابهند. موسی بدون دعوت ایشان به دین یهود و بدون کوچکترین گناه، مردم فلسطین را قتل عام کرد زیرا از نگاه قرآن و تورات دین یهود فقط مختص قوم بنی اسرائیل است و این قوم، قوم برتر و برگزیده‌ی خداوند محسوب می‌شوند فلذا هیچ قوم دیگری لیاقت داخل شدن در این دین مخصوص را ندارد.

اگر دیگر آیات قرآن را نیز مطالعه کنید خواهید دید تمام توجه خداوند به قوم بنی اسرائیل و سرزمین بسیار کوچک فلسطین است. از میان ۱۲۴ هزار پیامبر به جز چند نفر انگشت شمارشان، همگی متعلق به قوم یهودند و این در حالی است که در قاره‌های آمریکا، آفریقا، اروپا، استرالیا و مناطقی پهناور از قاره‌ی آسیا، حتی اسمی از یک پیغمبر نیز وجود ندارد. گویی این قوم کوچک آنقدر برای خداوند اهمیت دارد که تمام توجهش را به این قوم اختصاص داده و دیگر مناطق کره‌ی زمین را به حال خودشان رها کرده است. خدایی که حاضر است تمام اقوام عالم بمیرند ولی قوم کوچک بنی اسرائیل به سروری و سیادت برسند. آیا واقعاً خداوند عالم چنین خدایی است؟ یا قرآن و تورات دروغ می‌گویند و حرف در دهان خداوند می‌گذارند؟

سخنی با مسلمین

ما همگان به خداوند اعتقاد داریم. اکثر انسانهای روی زمین چه مسیحی چه یهودی و چه مسلمان همگی یک نقطه ی مشترک دارند و آنهم اعتقاد به خداوندی واحد است. هرکدام از این ادیان کتابی مقدس برای خودشان دارند که معتقدند از طرف همین خداوند به سویشان نازل شده تا مطابق دستوراتش عمل کنند و به سعادت برسند. کتابی که اکنون پیش روی شماست (از نیل تا فرات واقعیتی در قرآن) هرگز کاری به این موضوع ندارد که در قضیه ی فلسطین مسلمین برحقند یا یهودیان اسرائیل. ولی حقیقت مسلم این است که یهودیان اسرائیل در موضوع فلسطین مطابق دین و کتاب مقدسشان رفتار می کنند و ذره ای بیشتر از نیل تا فراتی که توراتشان گفته است نمی خواهند ولی ما مسلمین در موضوع فلسطین نه فقط مطابق قرآنمان رفتار نمی کنیم بلکه ادعای چیزی را داریم که قرآن صراحتاً آن را میراث یهودیان بنی اسرائیل خوانده و گفته خداوند آن را به نسل این قوم بخشیده است.

هم پیامبر اسلام و هم یهودیان بنی اسرائیل هر دو از نسل فرزندان ابراهیم اند. یهودیان از نسل فرزند کوچکتر (اسحاق) و پیامبر اسلام از نسل فرزند بزرگتر (اسماعیل). خداوند سرزمینهای خاورمیانه را میان نسل این دو فرزند تقسیم کرده است. سرزمینهای میان نیل تا فرات را به نسل فرزند کوچکتر بخشیده و مابقی را به نسل فرزند بزرگتر. نسل فرزند کوچکتر (یهودیان) به سهم خودشان قاعد و ذره ای بیشتر از نیل تا فرات نمی خواهند ولی نسل فرزند بزرگتر (مسلمین) به حق خویش قانع نیستند و می خواهند حق برادر کوچکتر را نیز صاحب شوند و همین زیاده خواهی باعث ایجاد جنگی ۷۰ ساله و خانمانسوز میان اسلام و یهودیت شده است.

حقایق پشت پرده ی قرآن در مورد اسرائیل را در کتاب حاضر دیدید و خواندید. حال که این حقایق پشت پرده را دانستیم و واقعی بودنشان برای ما مسلمین اثبات شد اگر بخواهیم منطقی با این موضوع رفتار کنیم بیشتر از دو راه برای انتخاب نداریم.

۱- اگر واقعاً قرآن را کتاب خداوند می دانیم باید حرفش را در مورد میراث اسرائیل بپذیریم و

ادعایی در فلسطین نداشته باشیم.

۲- با انکار قرآن از مسلمان بودن خویش دست بکشیم و بگوییم چنین کتابی با این همه اشکال و تناقض نمی تواند کتاب خداوند باشد.

تناقض گویی قرآن در مورد قوم بنی اسرائیل بسیار بزرگتر و مشکلتر از آن است که بشود توجیهی واقعاً منطقی برایش ساخت فلذا چون راه دوّم به عقل و منطق نزدیکتر است خود من راه دوّم را انتخاب می کنم. زیرا گزینه ی دوّم چیزی از تناقض باقی نمی گذارد و با پاک کردن صورت مسأله نه فقط این تناقض بلکه تمامی تناقضات دیگر را که اسلام با نقصها و کاستی های خودش برای بشر به وجود آورده حل می کند. اسلامی که با نقصهای خودش خداوند را نیز زیر سؤال برده است.

علی ایّ حال هر کس در انتخاب یکی از این دو راه آزاد است و محترم. مهم نیست کدام یک از این دو راه را انتخاب کنیم. مهم این است که هر کدام را که انتخاب می کنیم راهی است به سوی برقراری صلح و آرامش در فلسطین و پایان دشمنی دیرینه میان اسلام و یهودیت.

علّت ایجاد صلح در انتخاب گزینه ی اوّل مشخص است. گزینه ی دوّم نیز به این دلیل تولید کننده ی صلح و آرامش در جهان است که علّت ایجاد جنگ یعنی خود دین را کنار می گذارد و به بی دینی می رسد. دین مانند رنگ است ولی بی دینی مانند بی رنگی است. بی رنگی تنها یک چیز است و دو جور بی رنگی وجود ندارد اما رنگ داشتن یک گونه نیست و علاوه بر کثرت رنگها از دل هر رنگ می تواند رنگی دیگر تولید شود و این یعنی تولید اختلافات بیشتر. به قول مولانا:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی ای با موسی ای در جنگ شد

چون که این رنگ از میان برداشتی موسی و فرعون سازند آشتی

به طوری که خودتان نیز شاهدید ما مسلمین، هم با فرقه های داخل خودمان جنگ داریم (موسی با موسی) و هم با دیگر ادیان (موسی با فرعون). علت تمام این جنگها به ماهیت دین

ما بر می گردد (رنگ) که پیروان دیگر ادیان را کافر یا بیگانه می دانیم. لکن اگر دین کنار گذاشته شود، بی دینی با تمامی دینها به سازش می رسد زیرا بی دین، همه را فقط به یک چشم، یعنی انسان نگاه می کند و با همگان مهر می ورزد و هیچ کس را بیگانه از خودش نمی بیند. درست مانند آب که به علت بیرنگی نه تنها خودش پاک است بلکه پاک کننده ی تمام آلودگیهاست و همین بیرنگی نیز باعث می شود تمامی رنگها را در خودش حل کند.

امید است روزی برسد که مسلمین با پی بردن به حقیقتی که در قرآن خودشان آمده دست از این جنگ خانمان سوز بردارند و با برادران یهودیشان به صلح و سازش ابدی برسند و باعث نشوند خون کودکان و زنان و غیر نظامیان بی گناه در این میان پایمال شود. آیا سرزمین مال انسان است یا انسان مال سرزمین؟ آیا مسجدالاقصی برای انسان ساخته شده یا انسان برای مسجدالاقصی؟ کافی است جواب این سؤال را بدانیم آن وقت در خواهیم یافت زندگی انسان در صلح و آرامش، بسیار با ارزشتر از آن است که به خاطر چیزهایی از این قبیل نابود شود و باعث ریخته شدن خون کودکانی بگردد که کوچکترین تقصیری در این موضوع ندارند.

چه یهودی و چه مسلمان هر کس که منطقی باشد برای بنده محترم است و کاملاً بی طرف به این موضوع نگاه می کنم. تنها هدفی که من از نگارش این کتاب داشتم آگاه ساختن مسلمین از دستور قرآن خودشان در مورد فلسطین و اسرائیل بود و به تبع آن کمک به ایجاد آرامش و دوستی میان اسلام و یهودیت. زیرا بزرگترین آرزویی که من از کودکی داشتم و دارم این بود که لبخند شادی را در صورت تمامی کودکان عالم ببینم و هیچ خونی به ناحق در جهان ریخته نشود. امیدوارم هرچه زودتر درخت این کتاب به ثمر بنشیند و شاهد پایان گرفتن این جنگ خانمان سوز باشیم و چه یهودی و چه مسلمان، دیگر کودکان و زنان بی گناه را قربانی دعوای بین خودشان نکنند و پایانی باشد برای ۱۴ قرن دشمنی میان اسلام و یهودیت.

به امید آن روز

پایان



منابع شرقی

- آیتی، محمد ابراهیم (۱۳۸۶). *تاریخ پیامبر اسلام*. قم: انتشارات دارالفکر
- اربلی، علی بن عیسی (۱۴۰۱ ه ق). *کشف الغمه فی معرفه الائمه علیهم السلام*. دارالکتاب اسلامی، لبنان - بیروت، چاپ اول
- اشو، ر. (۱۳۸۳). *با خود یکی شو*. ترجمه مجید پزشکی. اصفهان: انتشارات هودین
- القرضاوی، یوسف (۲۰۰۱). *القدس قضیه کل مسلم*، بیروت: مؤسسه الرساله، الطبعة الاولى. بیروت: المکتب الاسلامی، الطبعة ۲ (۲۰۰۳)
- امامی، سید حسن. (۱۳۴۰). *حقوق مدنی*. جلد سوم. تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة
- جعفریان، رسول. (۱۴۱۵). *القرآن و دعاوی التحریف*. بیروت ناشر: دار الثقلمین چاپ: اول
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۶۳). *وصیت - ارث*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳). *نزاهت قرآن از تحریف*. نوبت چاپ: اول. قم: انتشارات اسرا
- حدیدا بوفرید، سید محمد. (۱۳۵۰). *صلاح الدین مردی که بر غرب پیروز شد*. ترجمه: شیخ مصطفی رهنما، چاپ دوم، بی تا.
- حسینی سیستانی، سید علی. (۱۳۸۹). *رساله توضیح المسائل*. چاپ دوم. انتشارات عروج اندیشه
- حمیدی، سیدجعفر (۱۳۸۱) *تاریخ اورشلیم*. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۵ ه ق). *وسائل الشیعه*. چاپ دوم. قم: انتشارات موسسه آل بیت. ج ۶، ص ۱۸۶
- خوئی، سید ابولقاسم. (۱۴۳۰). *البيان فی تفسیر القرآن*. قم: نشر موسسه احیاء آثار الامام الخویی. جلد ۱
- دشتی، علی. (۲۰۰۲). *۲۳ سال رسالت*. چاپ آلمان

رائفی پور. علی اکبر. فراماسونری دجال آخرالزمان. <http://ketabnak.com/book/40490>

زنجانی، ابوعبدالله. (۱۴۰۴). *تاریخ القرآن*. ناشر: منظمة الاعلام السلامی

سادات، محمد علی. (۱۳۵۹). *زنده جاوید و اعجاز جاویدان*، چاپ هشتم. تهران: انتشارات الهام

سویدان. طارق. (۱۴۳۰) *اليهود.. الموسوعة المصورة*. الكويت: الناشر شركة الابداع الفكری

سید قطب، إبراهیم. (۱۴۰۸-۱۹۸۸). *فی ظلال القرآن*. بیروت: انتشارات دارالشروق للنشر و التوزیع. جلد ۱

سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر (۱۴۱۴) *الدر المنثور فی تفسیر القرآن بالمأثور*، بیروت: انتشارات دارالفکر

شهیدی. مهدی (۱۳۹۴). *اثر*. چاپ نهم. تهران: انتشارات مجد

شریعتی. غلام محمد (۱۳۹۰). *مجله قرآن شناخت*. سال سوم شماره ۷. علمی پژوهشی حوزه علمیه

شجاع الدین، شفا. *تولدی دیگر*. <https://persianbok.wordpress.com>

شجاع الدین، شفا. *پس از ۱۴۰۰ سال*. <https://persianbok.wordpress.com>

طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۴۲۲) *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، جلد ۱۵.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۹). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی

عبدالمجید، وحید (۱۳۷۹)، *کمپ دیوید پس از دو دهه*، ترجمه مهرداد کیایی، نشر اطلاعات، تهران

علّوجی، عبدالحمید. محبوب، محمد احمد (۱۳۵۹) *هجرت صهیونیسم به فلسطین و جنگ شش روزه*، ترجمه: شاکر شاهدی قم، انتشارات: زینب یاسر

علیزاده، حسین (۱۳۸۴) *بررسی تحلیلی و توصیفی تاریخ روابط ایران و مصر*. مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه..

کریمیان، احمد، (۱۳۸۴)، *یهود و صهیونیسم: تحلیل عناصر قومی، تاریخی و دینی یک فاجعه*، قم: مؤسسه بوستان کتاب، چاپ دوم.

کلباسی اشتری، حسین (۱۳۸۴). *مدخلی بر تبارشناسی کتاب مقدس*، چاپ ۱. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۴). *اموال و مالکیت*. انتشارات یلدا. چاپ اول.

لوموند. (۱۳۵۲) *اورشلیم پایتخت سه مذهب*، مقالات ، ترجمه: خلیل خلیلیان، تهران، انتشارات اسلامی،

مسیری، عبد الوهاب (۱۹۹۹)، *موسوعه اليهود و اليهودیه و الصهیونیة، چاپ اول*، قاهره (و بیروت)، دار الشروق ، جلد دوم

مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۴). *تفسیر الکاشف*. ناشر: دارالکتب الاسلامی

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه* ، چاپ اول، تهران: انتشارات دارالکتب الإسلامیه. جلد اول

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۹۱). *برگزیده تفسیر نمونه* ، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات دارالکتب الإسلامیه جلد چهارم.

منابع اروپایی

Bell, J. B. (1969). *The long war: Israel and the Arabs since 1946*. Prentice-Hall

Freud, S. (2016). *Moses and monotheism*. Leonardo Paolo Lovari.

Garaudy, R. (2000). *The founding myths of modern Israel*. Castle Hill publishers.

Herzl, T. (1997). *The Jews' state*. A critical English translation. Jason Aronson, Incorporated

Noss, J. B. (1980). *Man's religions*. Macmillan Publishing Company.

Runciman, S. (1987). *A History of the Crusades* (Vol. 3). CUP Archive.